

لتا منگیشکر

(ملکہ قلب ہا)

نگارش: عنایت اللہ شہرانی

❖ نشانی کتاب:

❖ مؤلف: عنایت اللہ شہرانی

❖ تیراژ: ۵۰۰ نسخه

❖ سال چاپ: ۱۳۹۱ ه. ش

فهرست مطالب:

- ❖ تذکر ----- ۱
- ❖ آمیزش موسیقی با روان آدمی ----- ۵
- ❖ حنجره هند - لتا منگیشکر ----- ۲۶
- ❖ خلاصه سوانح و سرگذشت لتا ----- ۵۶
- ❖ خصوصیات صدای لتا ----- ۶۸
- ❖ بعضی از سخنان و نکات درباره لتا ----- ۷۹
- ❖ چند پیشنهاد در تجلیل از مقام بلند لتا ----- ۹۲
- ❖ آواز خوان اول جهان، اعجوبه زمان لتا منگیشکر ----- ۹۶
- ❖ در وصف آواز خداداد لتا ----- ۱۲۲





تذکر

کتاب "ملکه ی قلب ها یا لتا منگیشکر" را در یکی از شهای تابستان ۲۰۰۳ میلادی در چند ساعت محدود تحریر و بروز دیگر آنرا اصلاح و ترتیب دادم، زیرا نوشته شب قبل در ظرف یکی دو ساعت به صورت هیجانی و احساساتی نوشته شده بود. بعد ها به اثر درخواست یک عده موسیقی دوستان مقاله ی دیگر در باره "لتا" به عنوان "آواز خوان اول جهان" اعجوبه زمان لتا منگیشگر نوشتم که در مجله وزین "آریانا برون مرزی" به مدیریت محترم پروفیسور رسول رهین در کشور سویدن به چاپ رسید.

البته مقاله مذکور بمانند نوشته اول که، حنجره هند " عنوان داده بودم از روی وجد و احساسات نوشته شده بود.



چند سال بعد از آن دو نوشته، در باره حضرت امیر خسرو بلخی دهلوی تحقیق و تتبع نمودم و موسیقی نوازی، تقوا و ریاضت و ارتباط او را با مرشدش حضرت نظام الدین اولیا دریافتم بناء مقاله "آمیزش موسیقی با روان آدمی" را تحریر نمودم که در مجله ی معتبر "راه نیستان" به مدیریت و ویراستاری استاد عبدالقیوم ملک زاد در انقره کشور ترکیه به چاپ رسید.

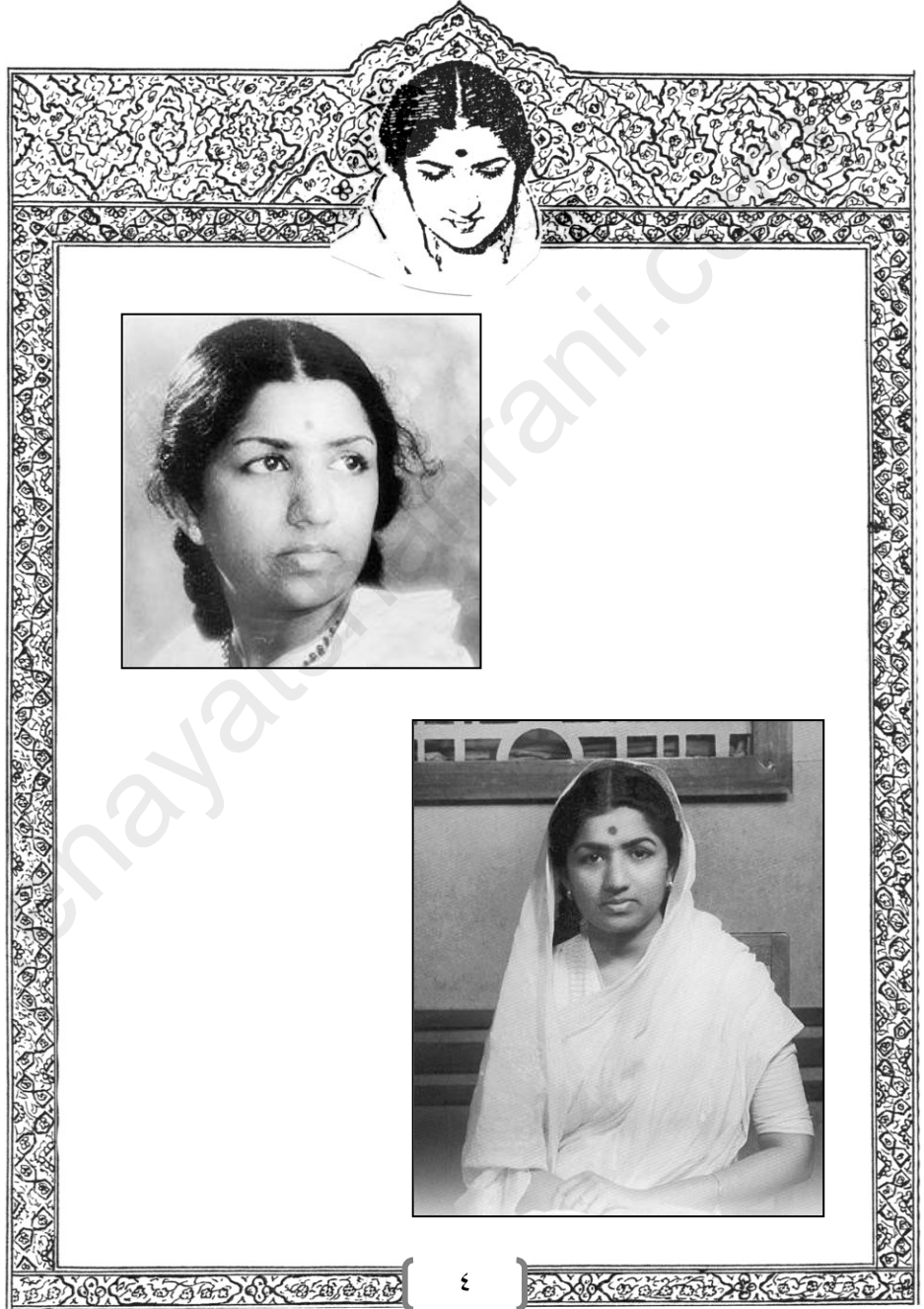
چون مقاله اخیر الذکر لتا منگیشکر یا نابغه آوازخوانی ارتباط داشت و نیز نام، نامی اش در متن آمده بود خواستم که آن مقاله را در مقدم این کتاب، به مفهوم مقدمه در عمومیات موسیقی شامل سازم از اینکه آواز لتا فعلا جهان شمول می باشد و در افغانستان دست کم بیش از ۶۰ سال به این طرف صدا های دلپذیرش گوشها را نوازش داده و روان های پریشان و ناقرار را تسکین می داد، لذا لازم دیده شد که هر سه نوشته در



یک کتاب آورده شود و به حضور زیبایی شناسان و علاقه مندان پیشکش گردد. در ختم این رساله شعر جالب آراین پور به مفهوم حسن ختام آورده شد.

چون موسیقی خودش منبع عشق خداوندی دارد و بدون عشق کاری از دست بشر ساخته نمی شود بناء اگر در داخل متن این کتاب بعضی کلمات و گفته ها که به صورت آزاد گفته شده، شاید مطابق میل محدودی از خوانندگان قرار نگیرد. امید است در آن صورت نویسنده را معذور دارند.

و من الله التوفیق





آمیزش موسیقی با روان آدمی

www.enayatshahrani.com



آمیزش موسیقی با روان آدمی

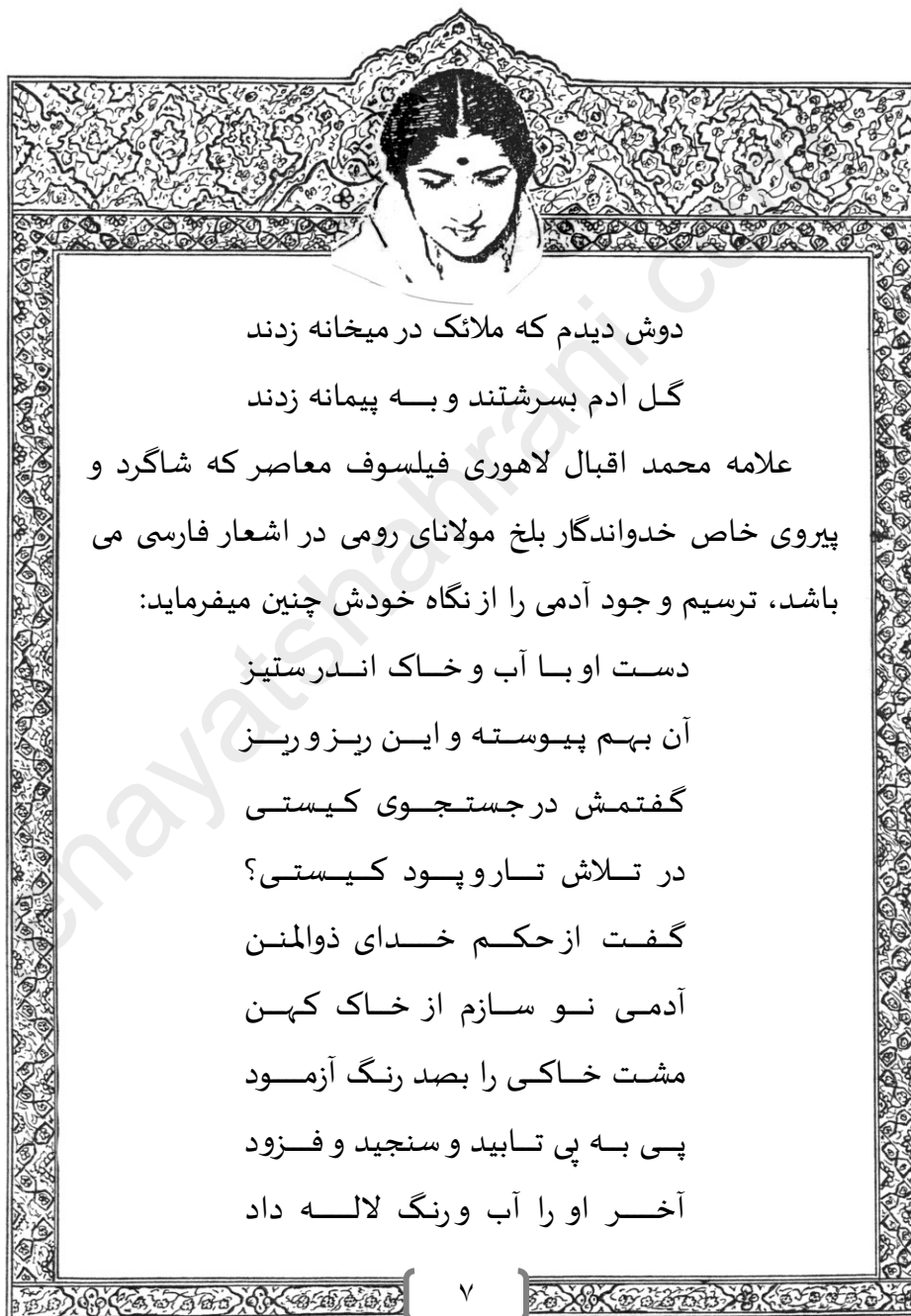
در باره خلقت آدم که توسط حکمت حضرت خداوند صورت گرفته است سوالی وجود ندارد. و حقایق رازهای خلقت را خداوند می داند و انسان نمی تواند با همه حقایق آن پی ببرد مثلی که حافظ می گوید: " چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند "

ویا:

وجود ما معمایست حافظ

که تحقیقش فسون و است و فسان

در این مختصر سعی می نمایم که نظریات و آراء و افکار عرفا و شعرای صوفی مشرب را در قسمت ارتباط موسیقی با روان و پیکر انسان ترسیم و شرح نموده و آنرا زیر مناقشه قرار بدهیم. حضرت لسان الغیب حافظ گل آدم و پیمانان چنین می بندد:



دوش دیدم که ملانک در میخانه زدند

گل ادم بسرشتند و به پیمانہ زدند

علامه محمد اقبال لاهوری فیلسوف معاصر که شاگرد و

پیروی خاص خدواندگار بلخ مولانای رومی در اشعار فارسی می

باشد، ترسیم و جود آدمی را از نگاه خودش چنین میفرماید:

دست او با آب و خاک اندرستیز

آن بهم پیوسته و این ریزوریز

گفتمش در جستجوی کیستی

در تلاش تاروپود کیستی؟

گفت از حکم خدای ذوالمنن

آدمی نو سازم از خاک کهن

مشت خاکی را بصد رنگ آزمود

پی به پی تابید و سنجید و فزود

آخر او را آب و رنگ لاله داد



لاله اندر ضمیر او نهاد داد
بشنود مردی که صاحب جستجوست
نغمه بی را کوهنوز اندر گلوست
علامه اقبال که سراپا دیوانش را از اصطلاح و کلمات " آب و
گل و خاک" پر نموده و در اطراف آن صدها شعر سروده و بجای
کلمه آدم " آب و گل " را می آورد در باره " خاکیان " می گوید:
چشم او جز رویت آدم نخواست
نعره بی بی با کانه زد آدم کجاست
ورنه او از خاکیان بیزار بود
مثل موسی طالب دیدار بود
طوریکه ذکر شد، پیوند روان و بدن یا پیکره بنی نوع بشر از
آوان خلقت آدم به حکم حضرت خداوند صورت گرفت. چون
روان و پیکرگی از هم تفاوت داشتند، روح نمیخواست در آغاز



داخل جسم خاکی گردد، چنانچه سلطان الشعرا و نابغه ی
موسیقی امیر خسرو دهلوی ثم بلخی گوید:

آن روز که روح پاک آدم ببدن

گفتند در آنی شد از ترس بتن

خواندند ملایکان به لحن داوود

درتن در آن درتن درتن

هم چنان مولانای بلخ رمز دخول روان را در پیکر آدم اینطور

می آورد:

مرا تا محرم آن راز کردند

بگوش من ز غیب آواز کردند

نفس در قالب آدم نمی رفت

درون سینه او ساز کردند

نمی دانم که در وقت خلقت بشر زبان آدم، زبان بی زبانی بود و

یا به وسایل اشاره و صدا اظهار مطلب می شد، اما ساز و سرود



کار افهام و تفهیم را در عالم بی زبانی می توانست انجام دهد. چنانچه به گفته مولانا و امیر خسرو موسیقی تشویق وصلت روان را با بدن اجرا کرد و در آن میان عشق موسیقی به امر خداوند الهام شد تا بزور آن ترس روان را از بدن دور سازد و البته بدون شک هیچ کاری بدون امر نقاش ازل صورت نخواهد گرفت و از آن است که هر دو عشق در « دل » راه یافتند ، گویا که " دل " مرکز وصلت روان و به دل و جایگاه و پایگاه عشق قرار یافت، بعد از آن " دل " سرچشمه ی اعمال بنی آدم گردید و در آن وقت که دل بیرنگ بود، نور خدا بر آن تابید و رنگ عشق در آن نقش بست.

شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد

حوریان رقص کنان ساغر مستانه زدند

(حافظ شیرازی)



باز حافظ می فرماید:

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر پرده که زد راه بجایی دارد

و پس از آن که دل یا نقطه ی وصل روان و پیکره سرچشمه
اعمال و کردار گشت، به امر خداوند شور و هنگامه ی عالم در
انفاز در آمد و انسان با عقاید نیک و عشق پاکش به آفریدگار
من حیث اشرف مخلوقات " خطاب " شد، ولی در مقابل بخاطر
میزان و ارزیابی خداوند شیطان را آفرید تا انسان در مدت
حیاتش در دنیا اعمال خویش را با احتیاط ادامه دهد. و در این
باره مولانای روم چه زیبا گفته است:

هر که خدمت کرد او مخدوم شد

هر که خود دید او محروم شد



اگرچه گفته آمد که " دل " جایگاه عشق گردید ولی عشق راه
ها و دوره ها دارد و سفر عشق بی هم‌راهی خضر دشوار می شود
و راه عشق بس طویل و هراسناک است، لسان الغیب حافظ
که از عاشقان است تجربه خود را چنین در جریان می اندارد:

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها

در چرخش های فلک آفات زمینی و آسمانی، زشتی ها و نیکویی
ها، قدریات و جبریات ، و وقایع مرگ و مسایل عمده ی دیگر که
به خیر و شر آدم اثر وارد میکنند، اولین نقطه ی که از آنها متأثر
می گردد. دل است و صافی دل در تقوا و عشق به خداوند
بدست می آید.

حرف وصل او را ز خود بیگانه کرد

تازه شد اندر دل او سوز و درد



(اقبال لاهوری)

خواست تا از آب و گل آید برون
خوشه ی گز کشت دل آید برون

(اقبال لاهوری)

به گفته عوام و خواص "تنهایی بخدا می زبید" از آنرو خالق در
کنار آدم اول، انسان ثانی را از وجود اولی یا نرینه به میان آورد.
دختری را من بدیدم مادرش نر بوده است
باز آن دختر به عقد مادرش چون دیده ام
چون نرینه با مادینه یا دو جنس مختلف آدمی، آغاز به حیات
مشترک کردند، در دل های هر دو که از جنس مختلف بودند
عشق راه یافت. و از آنجای که عشق ننگ و عار را نمی شناسد،
پدر و دختر عاشق و معشوق هم گشتند.

عشق آن روز به سرحد کمال رسید
که پدر عاشق فرزند شد و عار نبود



و مولانا می گوید:

ای عاشقان، ای عاشقان، من عاشق دیرینه ام
ای صادقان، ای صادقان، من عاشق دیرینه ام

در بیت فوق دیده می شود که مولانا از همان عشق دیرین
سخن می گوید و عشق را نیز حقیقی تعبیر نموده و بشکل ازلی
قایل می شود.

تو سراپا آتش از سوز طلب
بر سخن غالب نیایی ای عجب

(اقبال لاهوری)

پیوند دو موجود اولی بشر یا آدم و حوا با عشق قوی، نفس
شهوانی را پدید آورد و این عشق نفسانی، عشق تکثیر آدمی را
دردل هر دو انداخت، یعنی که به عوض دو ثنا خوان از ایشان،
اکنون شش هزار ملیون در ثنا خوانی همباز شدند.



جهان عشقست و دیگر زرق سازی

همه باز بست الا عشق بازی

(نظامی گنجوی)

بالاخره از عشق پاک، گل روید و دل ها صاف گشت و از عشق

مجاز شور و شر برپا گشت که همه در دفتر ایام ثبت اند.

آئینه ی سکندر جام جمست بنگر

تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

(حافظ شیرازی)

راستی هم همین است که بگوئیم آنکه عشق پاک یافت و " یا

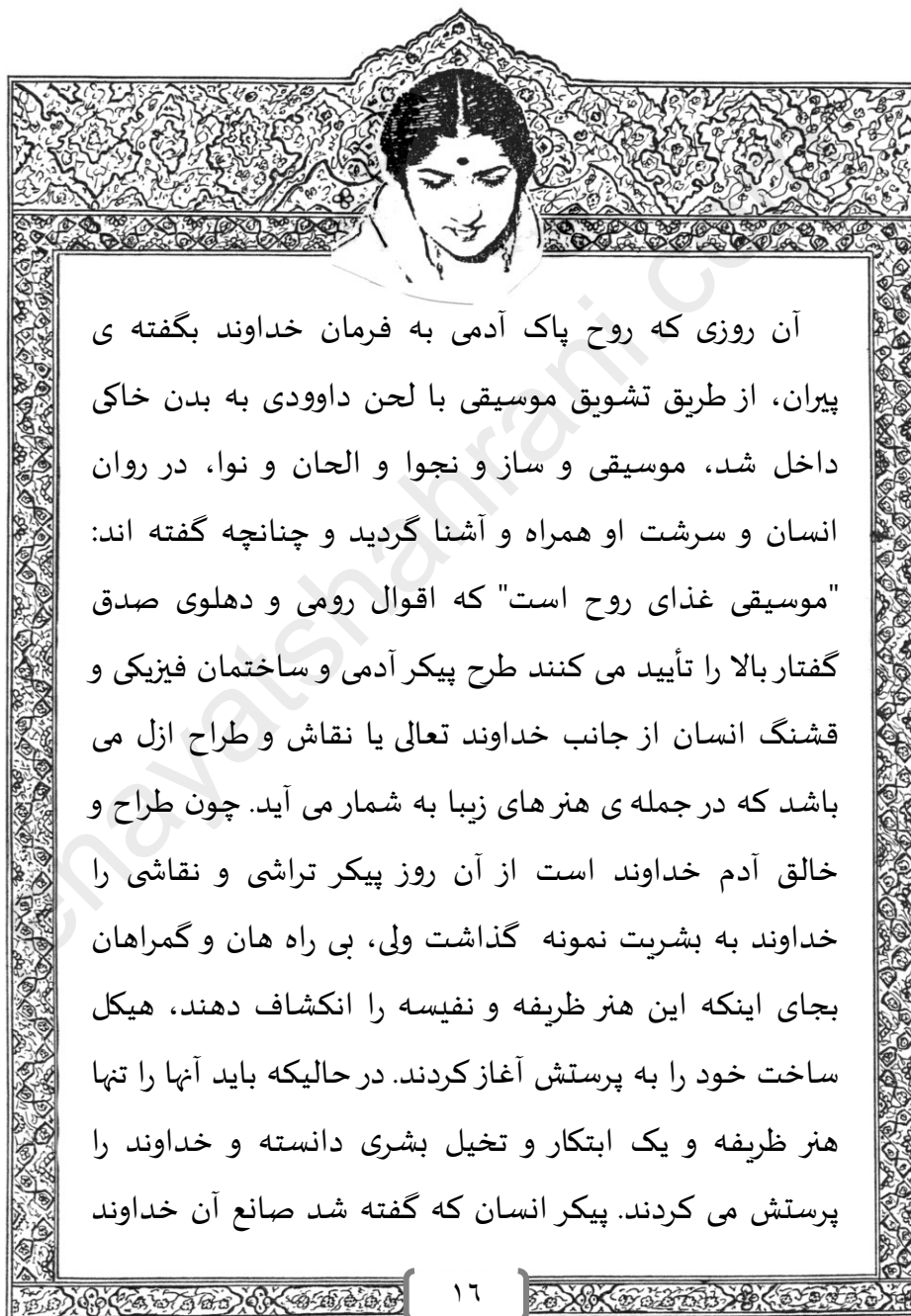
هو و یا من هو " گفت در عالم بالا راه یافت، ولی آنکس که به

مجاز گرایید از کشته ها پشته ساخت.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

(حافظ شیرازی)



آن روزی که روح پاک آدمی به فرمان خداوند بگفته ی پیران، از طریق تشویق موسیقی با لحن داوودی به بدن خاکی داخل شد، موسیقی و ساز و نجوا و الحان و نوا، در روان انسان و سرشت او همراه و آشنا گردید و چنانچه گفته اند: "موسیقی غذای روح است" که اقوال رومی و دهلوی صدق گفتار بالا را تأیید می کنند طرح پیکر آدمی و ساختمان فیزیکی و قشنگ انسان از جانب خداوند تعالی یا نقاش و طراح ازل می باشد که در جمله ی هنرهای زیبا به شمار می آید. چون طراح و خالق آدم خداوند است از آن روز پیکر تراشی و نقاشی را خداوند به بشریت نمونه گذاشت ولی، بی راه هان و گمراهان بجای اینکه این هنر ظریفه و نفیسه را انکشاف دهند، هیکل ساخت خود را به پرستش آغاز کردند. در حالیکه باید آنها را تنها هنر ظریفه و یک ابتکار و تخیل بشری دانسته و خداوند را پرستش می کردند. پیکر انسان که گفته شد صانع آن خداوند



می باشد، و خداوند بعضی ها را چنان زیبا نقش بسته که خودش هم به آنها علاقمند می گردد، از آن جمله است نور رخ حضرت یوسف علیه السلام.

حسن مهرویان اگر بد بودی ایزد در کلام

اینقدر در سوره یوسف چرا پیچیده است

زیبایی ها در چشم مخلوقات تفاوت میکند، و دید هر شی

ایجاب قضاوت علحیده مینماید، چونکه به امر " خلق الانسان

من تفاوت " از نگاه روانی و جسمی تمیز یافته اند. ولی معجزه ی

این را نمیدانیم که چرا یکی زیبا و دیگری در چشمها زشت می

نماید و به خوبرویان هر کس علاقمند می گردد:

خوبرویان جهان آینه ی حسن خداست

نیست ممکن که نظر جانب ایشان نشود



از اینکه هم موسیقی و هم طرح بدن یا پیکر تراشی به نسبت های گفته های بالا زیبایی خاص دارند، چونکه کرده های خداوند همه بجا باشند، هنرهای زیبا خوانند و چون هنر پیش از علم به وجود آمد و دل ها از شنیدن موسیقی و مشاهده ی پیکره ها و طرحهای دلفریب و دلنواز لذت برد بعد از آن علم زیبا شناسی و علوم دیگر انکشاف نمود، چونکه موسیقی را علما بجای اینکه هنر بخوانند علم میدانند و موسیقی را علم ریاضی گفته اند، و ریاضی در حقیقت مادر علوم است.

از ره آورد های موسیقی است که فلاسفه و مخصوصا شرقیان راه خوب رسیدن به وصال بیچون را در آن دیده اند. ابو عبدالله رودکی سمرقندی یا (آدم الشعراء) قرآن را با آواز بلند و رسا می خواند و در روزهای خلوت نشینی برپت می نواخت و با ساز و آواز بدرگاه خالق یکتا عذرو نیاز می آورد. ابن



سینای بلخی در باره موسیقی نوشته ها کرد و خاصیت بدن
آدمی را بخوبی مطالعه نمود چنانچه علامه اقبال می فرماید:
بوعلی داننده ی آب و گل است
بی خبر از خستگی های دل است

(اقبال لاهوری)

همچنان معلم ثانی ابو نصر فارابی " موسیقی کبیر " را تدوین
داد و خودش از نواغ اول موسیقی محسوب گردید. سلطان
الشعرا امیر خسرو دهلوی ثم بلخی با سرودن چهار صد هزار
بیت با چهل سال روزه داری و با خواندن های حمد و نعت به
خود و مریدش نظام الدین اولیا و دیگران قوت روحی بخشید و
او نیز مثل فارابی در موسیقی نابغه شناخته شد. خاتم الشعرا
حضرت جامی کتاب ساز و طرب را نوشت و به دربارش موسیقی
نوازان را نوازش داد و با شاه وقت حسین بایقرا، وزیر



دانشمند، علی شیرنوایی، بهزاد بزرگ و میر علی هروی در علم و هنرشناسی شرق را در خاک هرات علم برداری نمود.

حضرت پیر چشتی وسیله عبارت خداوندی را از طریق موسیقی انتخاب و طریقه ی شریفه ی چشتیه را فتوا داد و حضرت خواجه معین الدین چشتی هنگامه های بزرگ را در خاک و سیع و سحر آمیز هند برپا نمود، مولانای جلالالدین محمد بلخی در اصول مولویه از راه سماع به موسیقی پیوست و بانک " نای " را آتش عشق تعبیر نمود.

آتش است این بانک نای و نیست باد

هرکه این آتش ندارد نیست باد

لسان الغیب خواجه شمس الدین محمد حافظ عالم شرق را با الفاظ و کلمات ملکوتی اش چنان تسخیر نمود که هیچ متصوف، هیچ موسیقی نواز، ادیب و هیچ محقق بدون ذکر نامش هنر نمایی نمیکند و او سفر عشق را بی همری خضر



اجازه نمیدهد و اکثر غزلهایش به صورت طبیعی کمپوز شده می باشند.

قوال نام، خواننده مشهور دوران سلطان محمود کبیر و صاحب‌دل غزل‌ها را بدربار چنان به جهر خواند که مجلسیان را در افیون عشق پیچانید و آن اسلوب قوال با غزل خوانی‌های امیر خسرو در سرزمین سحرآفرین هند رنگ دیگری بخشید و نامش را گذاشت قوالی.

البیرونی فیلسوف بزرگ شرق در علم موسیقی وارد بود و بحثی در خصوص موسیقی هند و ریشه‌ی آن در کتاب ماللهند را نگاشت و از "چندالان" هند قدیم ذکرها کرد که یکی از میراث‌بران دوران موسیقی هندی در عصر حاضر نابغه‌ی بی نظیر آواز خوانی یا لتا منگیشکر در جهان چون ستاره‌ی تابناک ظهور نمود.



بیا مطرب ای ناله پردازد دل

خروش افکن پرده ی ساز و دل

موسیقی در حقیقت به ذات خود رازی ارسیدن به معشوق اصلی می باشد و هر کس در هر نقطه راه خود را به صورت خاص می پیماید و عارفان و صوفیان و متقیان و زاهدان از طریق موسیقی و یا طریق دیگر در تلاش رسیدن و دیدار به ذات پاک اقدس می باشند و در هر حالت با او می خواهند باشند و از او فصل نگیرند، چنانچه می بینیم که آدم در هنگام تولد میگیرد و گریه ی وی از سببی است که در دنیا در احتیاج و مسئولیت بسر می برد.

بیاد داری که روززادن تو

همه خندان بودند و تو گریان

مثلا انسان احتیاج به نان، محبت مادر، به سرپرستی پدر، گرمی، سردی، آفتاب، روشنی، تاریکی، دوا، شهوت به مرد زن و



غیره دارد. اما در وقت مرگ بگفته ی شاعر " همه گریان و تو
خندان " چون که می خواهند در عالم جاوید به خالق پیوندند.
نشان مرد مؤمن با تو گویم
چو مرگ آید تبسم بر لب اوست
حافظ می فرماید:

منزل حافظ کنون بارگه ی کبریاست
دل بردلدار رفت جان بر جانانه شد

(حافظ شیرازی)

گویا اینکه توشه ی انسان از دنیا که جایگاه غم و شادبست
صاحب اختیارات زیاد می باشد. در حقیقت دنیا محل و مکان
امتحان به شمار می آید و آدم جبراً و یا طبعاً آن دوران را به
پایان می رساند و با علاقه ی خاص تبسم کنان به اصل خود
می گردد.



هر کسی کو دور شد از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

(مولانا)

حافظ حیات دنیایی و مؤقتی را چنین ترسیم می نماید:

حافظا خلد برین خانه ی موروث منست

اندر این منزل ویرانه نشیمن چکنم

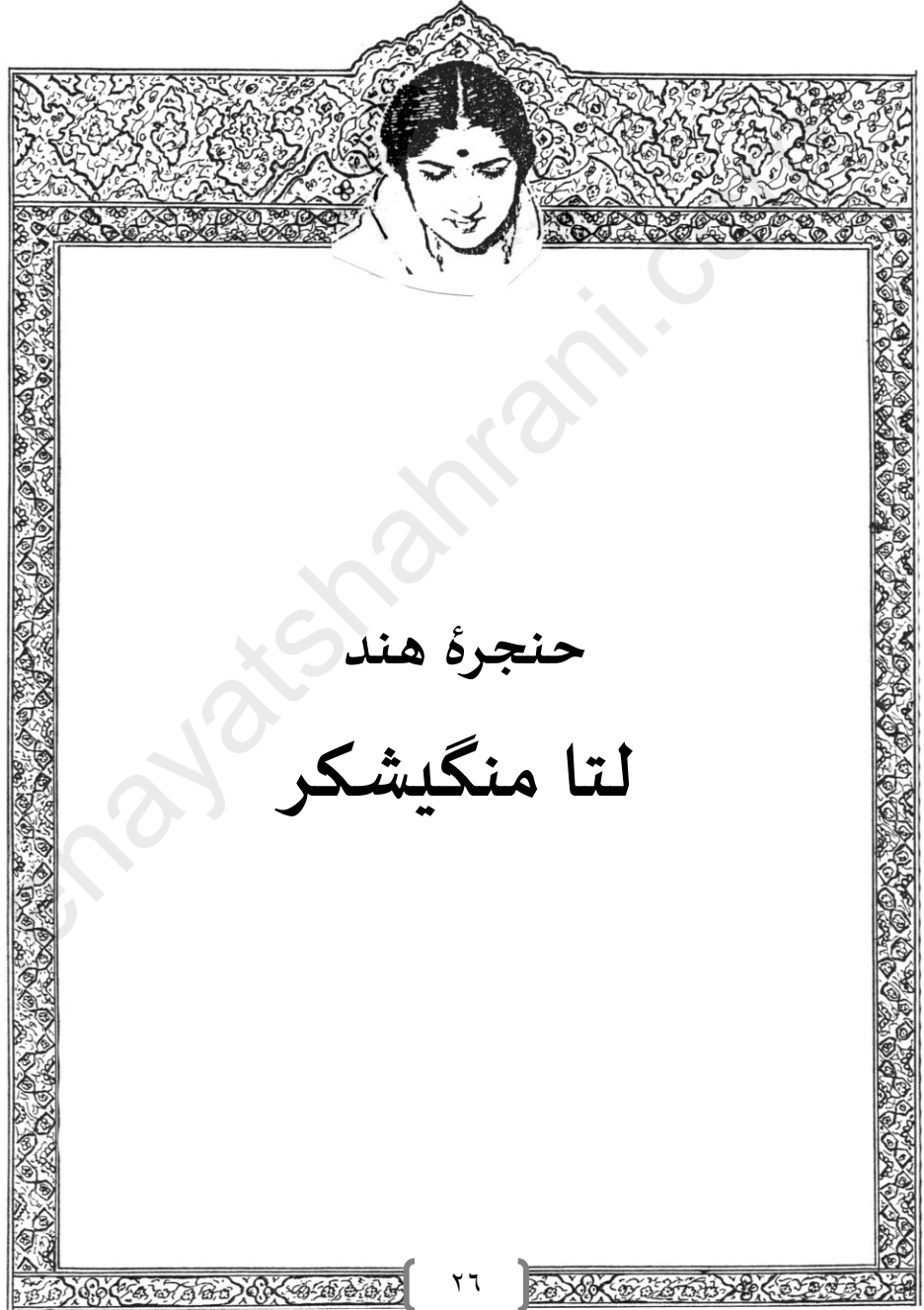
در پایان عرض می شود کسانی که در عالم موسیقی در این دنیا غرق شدند و با همراه ساختن آن به حیات شان در کوچه های خرابات خلوت نشینی ها کرده و در جهان ساز و طرب خود را فنا دادند، و با خواندن های خوش آهنگان خرابات چون خاتم المغنیین سخی احمد خاتم صافی و استاد غلام نبی نتوا از رموز دانان دل های خراباتی ها و از شعر خوانان و شعر دانان بی نظیر عرفای وطن دل های شان را روشن می ساختند، هر



یک در هنگام سفر آخرت چنین وصیت ها نموده و بدار بقا می
شتافتند.

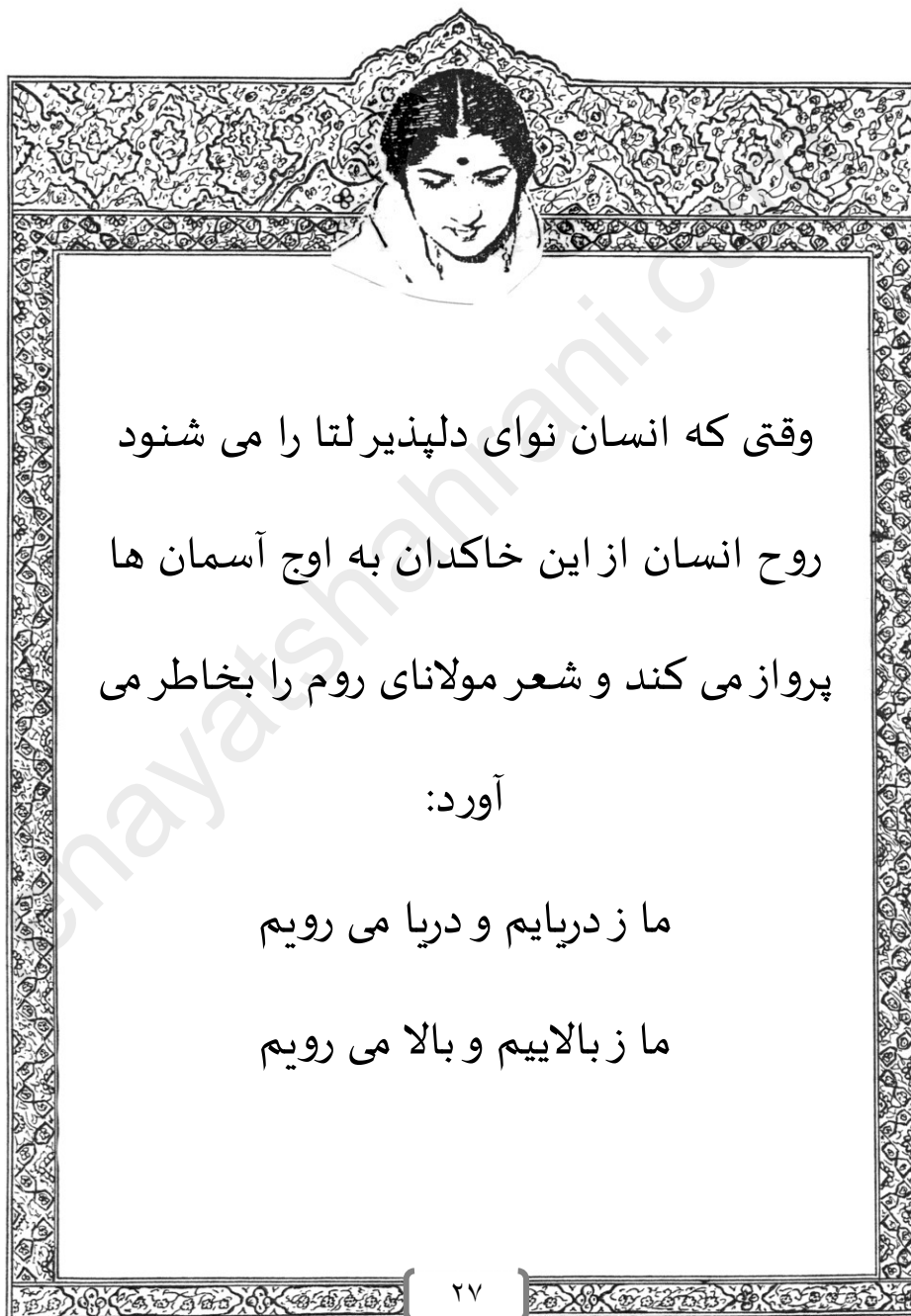
به تابوتی از چوب تاکم کنید
به راه خرابات خاکم کنید
به آب خرابات غسلم دهید
پس از آن گاه بردوش مستم نهید
مریزید برگور من جز شراب
میارید در ماتمم جز ریاب





حنجره هند

لتا منگيشکر

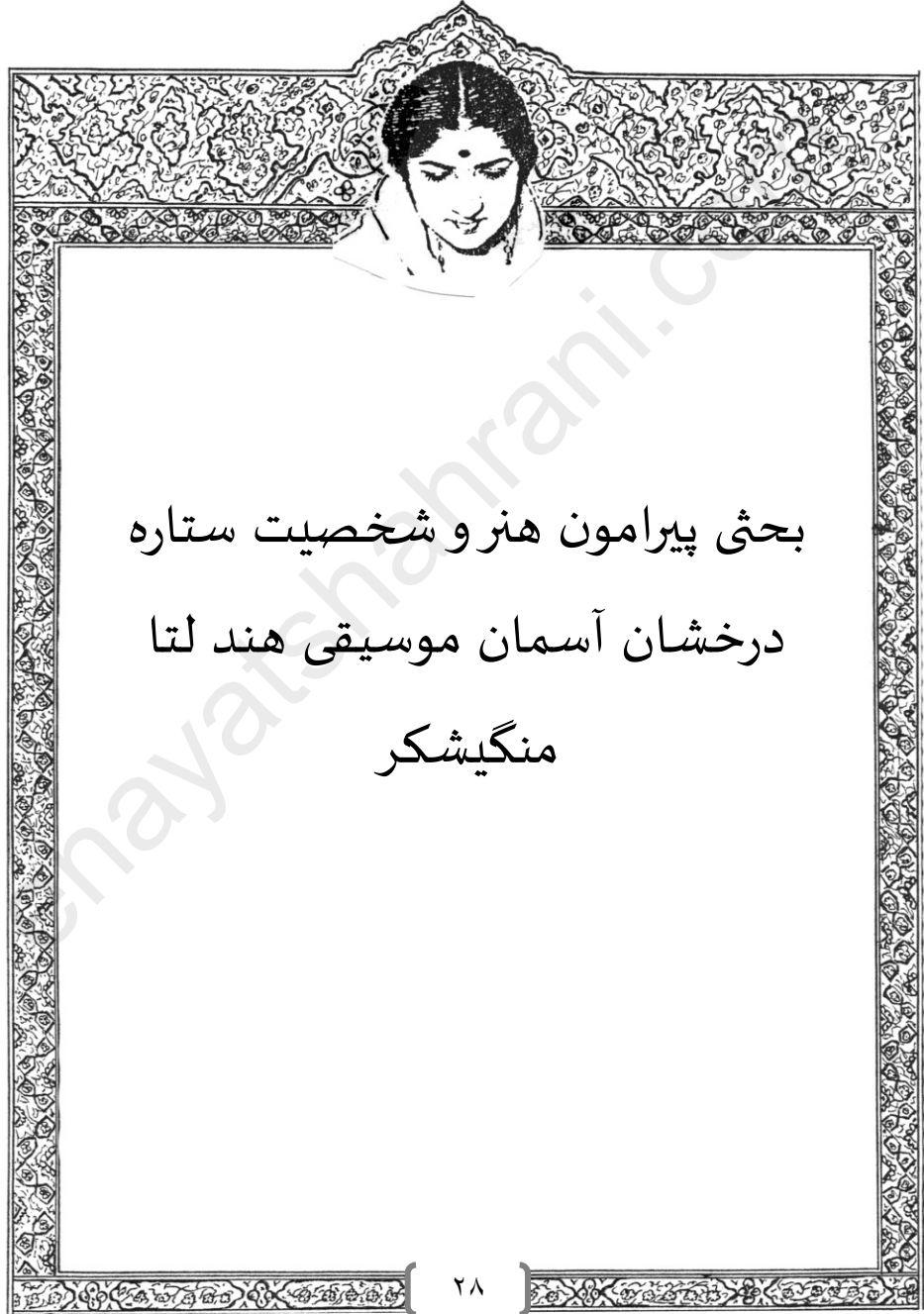


وقتی که انسان نوای دلپذیرلتا را می شنود
روح انسان از این خاکدان به اوج آسمان ها
پرواز می کند و شعر مولانای روم را بخاطر می

آورد:

ما ز دریایم و دریا می رویم

ما ز بالاییم و بالا می رویم



بحثی پیرامون هنر و شخصیت ستاره
درخشان آسمان موسیقی هند لتا
منگیشکر



حنجره هند

یا

لتامنگیشکر

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد

(مثنوی)

از سالهای زیادی باین سو سعی داشتم که در بارهٔ اعجوبه ی
زمان لتا منگیشکر چند کلمهٔ بنویسم اگر چه کنون هم آمادگی
نوشتن را در باره ی او که شایستگی اش را داشته باشد، ندارم.
با آنهم در صاعقهٔ علاقه به موسیقی نتوانستم بیشتر از این
انتظار بکشم، دل بدریا داده عزم جزم کردم که بالاخره باید
چیزی نوشت.



با احترامی که به هندوستان دارم چه زیبا می بود که این کشور را بنام لتا مسی می کردند. اینکه روح لتا از نظر تناسخیان از چه کسی به بدن نحیف و جذاب صاحب حنجره ی طلایی او آمده سخت مشکل است که جواب بدهم، کسی چه میداند که شاید روح یکی از آلهه های یونان و روم و هند قدیم در وی حلول کرده باشد. به هر حال نمی خواهم به معتقدات آن هنرمند نابغه و هنگامه بر انگیز دوران، تبصره ی نمایم، نشود که به گفته بله غلام علی خان آن " معجزه ی خداوندی " از آن در تأمل بیافتد.

حضرت شیخ اجل سعدی شیرازی که او را افصح المتکلمین خوانند، درباره ی هندو دختریا لتا چنین گفته است:
سعدی از پرده ی عشاق چه خوش می نالد
ترك من پرده بر انداز که هندوی توام



خیلی دلچسپ است که نژاد هندی را با آیین هندی آمیخته اند، وقتی که میگوییم که آن شخص هندو است گویا اینکه او هم از هندوستان است و هم از آیین هندی پیروی میکند. و "هندو" ذومعناست و هندوها از اولاد حام (فرزند نوح نبی) می باشند.

هندوستان از دیدگاه ما شرقی ها سرزمینی مملو از سحر و اسرار است.

بهاراته از اسمای کهن هندوستان بشمار می رود. همان طوری که عراق را بمعنی کناره ی رود دجله معنی کرده اند، هند را که در اوستا هندو گویند در سانسکرت سیندو و بمعنی نهر، جویبار یا دریای سند و یا اطراف و گرداگرد دریای سند معنی کرده اند. "هندوستان" یا سرزمین هندوها عبارت از کشور های پاکستان، بنگله دیش و هندوستان است که بخاطر وسعتش آنرا شبه قاره نیز می گویند.



هندوستان جایگاه بلندی را در تمدن و فرهنگ کهن بشر بخود اختصاص داده است که ریشهٔ ثقافت و مدنیت آن تا عمق بیشتر از چهار هزار سال قبل می رسد. هندوها از قدیم الزمان در بارهٔ انسان و حیوان مطالعات زیادی نموده اند که کتاب "کليلة و دمنه" شاهد این اهتمام آنان است. کليلة و دمنه یکی از آثار معتبر سیاسی ادبی جهان کهن است که قهرمانان صحنه های نمایشی آن بهائم و وحوش و سباع و حشرات می باشند. گویا اینکه هندوهای زاهد و عالم، زبان آنها را میدانستند و کتاب مذکور گرفته شده است از آن مطالعات و معلومات.

کلمهٔ مرتاض به ریاضت کشان هند و از زمانه های قدیم تا این دم اطلاق می شود و آنها کسانی اند که نفس را تابع خود ساخته و در عبادات توجه خاصی مبذول داشته و در تحصیل علم و هنر رنجهای فراوانی را متحمل میشوند. از همین رو پهنای



دانش شان از وسعت زیادی برخوردار است که دایره ی بهائیم و سباع و حشرات نیز در آن داخل می شود.

کلمه ی بودا (بودها) از کلمهٔ سانسکریت گرفته شده بمعنی هوشیار و آگاه است. بودای بزرگ در قرن ششم قبل از میلاد ظهور کرد در اوایل حیات عادی و خاصیت شهزادگی داشت، اما با مشاهدهٔ مظلومیت و بیچارگی بشر دل سوزانید و ترک دنیا کرد و در کوه ها متواری و گوشه نشینی ها نمود تا بالاخره به گفته بودیستها نوری بمقابل چشمانش متجلی شد و از آن نور الهامات یافت و آیینی را از مشاهده آن نور در میان مردم هند مروج گردانید. بودا گفت: "زندگی خود رنج و منشاء رنج آزادی نفس میباشد و اگر آرزوی نفس زایل گردد رنج پایان میرسد. و سلوک و طریقت راه زایل ساختن آرزوی نفس است." ارکان طریقت و یا راه رسیدن به هدف از نگاه بودا این است: "اعتقاد درست، کوشش درست، اندیشهٔ درست، فلسفه و حال درست



و غایت مرد دیندار آنست که از وجود به نیروانا یا عدم زندگی سعادت آمیز پناه ببرد و فرد انسانی مرکب از عناصری است که قبل از او بوده است و هنگام مرگش از هم جدا می شوند ولی باز ممکن است به نحوی مشابه بیکدیگر پیوندند."

حالا بودیزم یا آیین معروف و جهان شمول بودا در سر تا سر دنیا نشأت یافته که هر کشور یا منطقه و یا طایفه ی با تفسیرات خاص به بودا عبادت میکنند.(استفاده از فرهنگ دهخدا)

بارها هندوستان بزرگ صید، صیادان شده ولی چون تمدن و ثقافت غنی و پر اثر داشتند بالاخره خود صیادان و استعمارچیان در هند هضم شده و خود صید ثقافت قوی هند گشتند و با این محاسبه هندوستان هیچ وقت مستعمره نبوده و مستقلانه حیات بسر برده است.



هر کسی که از مملکت هند است خواه هندو باشد خواه مسلمان و یا مذاهب دیگر خود را هندوستانی میگوید چونکه مملکت هندوستان از خود دارای حدود اربعه میباشد ولی معتقدان مذهب هندویی در محدوده هندوستان قرار ندارند و در شرق و غرب از آن دین پیروی میگردد.

هم چنان است آیین بودا که پیروانش از شمار بیرون هستند ولی پیروان این آیین ها زمانی از بودا و هندویی سخن میگویند که در معبد و عبادتگاه ها میروند و یا زمانی هم در کتاب ها مراجعه کرده و نام های این دو آیین را بیاد می آورند.

رابندرانات تاگور با همه کتاب هایش و با رساله گیتا نجلی یا سرود نیایش از انسانهای کم نظیر کلکته ی لتا است. مهاتما گاندی که هم بشر دوست جهان است تنها نامش را در بعضی اوقات در کتاب ها یاد میکنند و از خدمات و دلسوزی های او به



بشر خاصتا انسانهای مظلوم نیم قاره یا دآوری ها و تقدیر می نمایند و ما در تریسه هم یکی از بغل پرورده های هند میباشد. اما لتا بخاطری بزرگتر از هند است که پیروان و شیفتگان صدای معجزه آمیزش از جمع بودیست ها و هندوها بیشتر است. اگر جمع مسلمانان آسیای مرکزی را تا کناره های قاره آسترالیا و فارسی زبانان، پشتو زبانان ترکی زبانان و ده ها گویندگان زبان های مختلف دیگر بصورت کل در حساب آوریم و نیز دوستداران او را در غرب در جمع آن بیفزاییم، لتا ملکه ی مستقل بیشتر از نیم نفوس دنیا میگردد.

از پارسی و تازی و از هندو و از ترک
وز سندی و رومی و زحری همه یکسر

(ناصر خسرو)

شاعران پارسی گوی دیگر در باره هند چنین میگویند:



فرستادگان باز گشتند شاد
همان قاصد پیر هندو نژاد
مدتی از نیل خم آسمان
نیل کرد به هندوستان

(نظامی)

خسروا در عشقباری کم ز هندو زن مباش
کز برای مرده سوزند زنده جان خویش را

(امیر خسرو دهلوی بلخی)

در محبت چون زن هندو کسی دیوانه نیست
سوختن بر شمع مرده کار هر دیوانه نیست

(اقبال لاهوری)

آن شنیدستی که در هندوستان
دید دانائی گروهی دوستان

(مولوی)



از نظاره موی را جایی که هر مویی مرا
طوطی گویا ست کز هندوستان آورده ام

(خاقانی)

گراز کابل و زابل و مرز هند
شود روی گیتی چو چینی پرند

(فردوسی)

هم بر آتش ز هند و چین و بغداد آمده
ماه ذی القعدة بر روی دجله تابان دیده اند

(خاقانی)

لنا ملکه ی حقیقی است و او بخاطر شوهر پادشاه اش، ملکه
نشده تا او را ملکه ی فلان ملک نام بگذارند، بلکه ملکه ی
است که الحان خدا داد و نبوغ ذاتی و صدای معجزه آسایش با



ستاره ی بختی که خدا برایش ارزانی نموده مقام ستاره ی ترنم شرق را بدست آورده است که هزاران ملکه ی دنیا با مقایسه به لتا همچون زنان عادی جهان معلوم میشوند و طوری که گفته آمد آیا در این گیتی هنرمندی است که زیاده تر از لتا طرفدار و پیرو و و شیفته داشته باشد.

پادشاهان و ملکه ها کشور گشائی ها میکنند و کارهای طاقت فرسا را بر همنوعان شان تحمیل میدارند ولی لتا این ملکه ی جهانی یا "لتای بی بدیل" از طریق قلب و سوز عشق پاک دنیا را تسخیر کرده و جهانیان را گرویده و مفتون خود گردانیده است. بناءً به سختی باور خواهیم کرد که چون لتا در گذشته با نبوغ ذاتی و بی نظیر آفریده شده باشد، شاید هم شبیه او در آینده یافت نخواهد شد (الغیب عندالله).

لتا موجودی نیست که با وصف نگارنده و یا امثال او محتاج باشد و این حقیقتی است که نیاز به گفتن ندارد. زیرا بیش از دو



بیلیون انسان به صدای دلکش و جذاب او با عشق آتشین گوش فرا میدهند و سرزمین دل‌های شانرا با قطرات باران عشق فرود آمده از آسمان لتا سیراب می کنند. شنیده ام که فریفتگان و عاشقان دل‌باخته آهنگ‌های نازنینش میگویند: خدایا سوز ساز لتا را تا قیامت در سینه های مان نگهدار تا آنکه با آن سوز و ساز سوخته و خاکستر گردیم. عرفی شیرازی در باره ی شخصیت‌های بزرگی که فراتر از محدوده ی جغرافیایی و فرهنگی شان امتداد یافته اند، چنین میگوید:

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به "زمزم" شوید و هندو بسوزانند

ای بسا ملیونها انسانی که پیش از تولد لتا صدای او را ناشنیده رفتند. ای کاش خداوند قطره ی از آب حیات را به حنجره ی لتای بی بدیل که خود آفریده است می ریخت که تا بشر بود او زنده می بود و با نواهای دل انگیزش نه تنها دل و احساس



انسانهای روی زمین که دل سنگ و جماد را نیز نوازش میداد و نرم میکرد می شنیدند... ولی دردا که هموطنان هندوی لتا روزی جسد ناتوان ولی جذاب و سحر انگیز او را به دست آتش خواهند سپرد. جسد بیروح لتا را میتوان سوخت و ذرات خاکستر او را به دست باد سپرد ولی یاد او را نمیتوان به باد فراموشی داد و نام او را نمی توان از صحیفه روزگار زدود و صدای او را که تا قیام قیامت در زیر این چرخ نیلگون در انعکاس خواهد بود، نمیتوان خاموش ساخت.

سر گذشت لتا شبیه به مرغ افسانوی ققنوس است؛ زیرا میگویند که مرغ ققنوس که در آسمان حیات بسر می برد در هر صد سال یکدانه تخم میگذارد و تخم او از آشیانه ی آسمانی اش بسوی زمین فرو می افتد و پس از طی نمودن راه دور و دراز آسمان و زمین، هنگامی که بزمین نزدیک میشود، قفس تخم می شکنند و چوچه ی از داخل آن بیرون می جهد و در همان لحظه



به پرواز آمده و در فضای بیکران آسمان اوج میگیرد تا خود را به آشیانه ی مادرش برساند. اما سرنوشت ققنوس از این قرار است که قبل از آنکه مرگ به سراغش رسد، از آشیانه ی آسمانی اش به زمین فرود آمده و چون زمین با خون موجودات رنگین است ققنوس روز و شب خود را در جمع آوری هیزم سپری میکند، آنگاه که دانست هیزم به درجهء کفایت رسیده بداخل انبار هیزم جا میگیرد و سپس چنان به سرعت پرمی زند که از تماس بالهایش با هیزم آتشی شعله ور می شود و ققنوس را طعمه ی خود می سازد.

چه کسی میداند آتش زدن اجساد مردگان که متداول هندوان است ریشه در همین حکایت داشته باشد. می گویند در لحظه ی که ققنوس آتش می گیرد به نغمه سرائی آغاز میکند و چنان می سراید که از صد سوراخ منقار آن صد نوع صدا بیرون میشود. بالاخره از خواندن های زیاد به وجد میاید و چنان پرمیزند که از



هوش بیهوش میشود و در عالم خمار و مدهوشی در قهر آتش
میسوزد و از سوختن رنج نبرده بلکه لذت میبرد. يك تعداد مردم
که ققنوس را سیمرغ هم میگویند، فکر میشود که لتا هم به
مانند سیمرغ، پرنده خوشخوان و غزل سراسر و دلچسب تر
اینکه لتا هندواست و سرنوشت آخری اش سوزاندن جسد
اوست و طوریکه گفته شد لتا از آسمان به زمین آمده و نغمه
سرایی کرده و بالآخره ...

پدر بوده در ناز و خزو پرند

مرا برده سیمرغ در کوه هند

(فردوسی)

لتا ملکه ی صدا و هم ملگه ی صدا است زیرا آدمیان روی زمین
چنان صدایی را تا کنون نشنیده اند که او با خاصیت خاص



خدا دادگی آفریده شده و در این باره حافظ لسان الغیب
فرموده:

گر انگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی

در بیت پایین که رابطه به استعداد و صدای اعجازی لتا دارد
چنین میخوانیم:

چو استعداد نبود کار از اعجاز نگشاید

مسیحا کی تواند کرد بینا چشم سوزن را

از نتیجه ی هر دو بیت بالا چنین مفاد بدست می آید که لتا
داد خدا و به گفته بله استاد غلام علی خان معجزه ی حق
است، لتا غزل می خواند و غزل های نغز و رنگین و صوفیانه و
عارفانه، وارستگی لتا در آن است که شعر اول در قلبش جا
میابد و بعدا با سفتگی و آرایش از گلودش معجزه آسا میبراید و
هزار در صد بی نقص می براید. صدایش در فضای زمین و زمان



و آسمان پخش می شود و چه میدانیم که پرندگان و دیگر موجودات حیه و جمادات از آن چقدر لذت می برند، ای بسا سنگهای خارا که با داشتن اندیشه های عمیق موسیقی از شنیدن صدای لتا خاک شده و از آنها گل های لاله روئیده باشند.

در بهاران کی شود سرسبز سنگ

خاک شود تا گل بروید رنگ رنگ

اینکه چقدر موجود حیه و جمادات، سنگ ها و کوه ها و بیابانها و دشت ها از شنیدن صدای لتا با او انباز و هم آواز می شوند خداوند میدانند و بس.

کجاستند بزرگان شرق مولانا جلال الدین بلخی (خداوندگار بلخ) خواجه شمس الدین محمد حافظ (لسان الغیب)، امیر خسرو بلخی ثم دهلوی (سلطان الشعرا) و ابو علی سینای بلخی (شیخ الرییس) مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی (خاتم العشراء) و



غیره که به شنیدن صدای خوش و دلنواز لتا سبک شعر و نسج کلام شانرا به سیاق و روش خواندن او تهیه میکردند و حافظ "ترکان سمرقندی و سیاه چشمان کشمیری" را بگونه دیگری بایست می سرود.

کجاست طوطی هند امیر خسرو و کجاست معلم ثانی ابو نصر فارابی که کتاب های موسیقی شان را از صدای لتا الهام میگرفتند و قوانین طرب شان را به شرقیان ابلاغ می داشتند. در وقت تحریر کتاب های موسیقی این دو بزرگ مرد موسیقی روح لتا در سرتا سردنیا به پرواز بود و موقع آنرا نداشت که بر آنها درس صدا میداد، در آن وقت روح لتا یا گل معطر بشری غرق مطالعه روان بشری و فضای زمین و آسمان بود و منتظر آن بود که به قدرت خداوند از حالت صعود به زمین نزول فرماید، زیرا که او بی فرمان طبیعت نمیتوانست به خودی خود و اختیارش نازل شود. و روح او به عقیده تناسخیان منتظر



بدنی بود که در آن خوش باشد و جا گیرد که اینک روح و بدن
او یکی شده اند و هنگامه ها برپا میدارند.

لتا را گفته اند که به بیست زبان و لهجه نیم قاره هند آواز
خوانده است و نگارنده که بزبان موزون و آهنگین اردو آگاهی
کمی دارد و البته که آن هم بزور زبانهای فارسی و ترکی میباشد،
سخت به خواندنیهای اردوی وی غرق حیرت میشود. قلقله و
صورت گفتار آهنگین او بحدی عالی است که دست روح را
گرفته به آسمانهای معنی و تجرد و صفا می برد. لتا نخست
اشعارش را در سینه ی پر از درد می سپارد و بعد از آنکه در آن
صندوقچه ی اسرار پالایش یافت و صیقل خورد و در کوره ی
سوزان سینه ی او ذوب شد آنرا با هزار هنرنمایی و ناز و تمکین
از حنجره بیرون می آورد تا گوش و روان شنوندگانش را نوازش
دهد. شنوندگانی که خود را مسحور هنر او می یابند و او از
دیدن حالت آنها مست تر و پرنرژی ترمی شود.



مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد
غنچه ی سرمست بلبل را به گفتار آورد

من از معنی اصلی و وجه تسمیه ی اردو یاد نمیکنم، بخاطر اینکه "اردو" به معنی ارتش چندان زیبایی ای ندارد و معنی که من به اردو میدهم بمعنی "شیر و شکر" است، زیرا مادر این زبان هندی است و پدرش فارسی میباشد که بگفته ی فردوسی پدر در بال سیمرغ سواران در کوه هند آمده و از جفت هر دو "اردو" تولد شده که همه شیرینی های خود را به طفل محبوب شان لتا بخشیده اند.

نام دیگر این زبان ریخته است و خداوند روح جهانگیر پادشاه بابری را شاد داشته باشد که بزبان اردو توجه خاصی نشان داد و آنرا رسمی ساخت و نواسه ی او دارا شکوه با مطالعه ی آثار هندوان هنگامه ی را در نیم قاره ی هند و فلسفه های عرفانی هندی را با اسلام مقایسه نمود.



این نگارنده که تا هنوز دست کم در مورد یکصد هنرمند تحقیق نموده و به چاپ رسانیده ام، به جرئت میتوانم ادعا کنم که هیچ هنرمندی را چون لتا نیافته ام و مقام شامخ هنری او بعدی برسررم اثر انداخته که ناگزیرم بگویم:

"انتخاب ما ز خوبان يك گل اندام است و بس"

و یا این که:

خوبرویان جهان آئینه ی حسن خداست

نیست ممکن که نظر جانب ایشان نشود

من نمی گویم که در موسیقی وارد بوده و تخصص دارم تنها تخصص فرعی من هنرهای زیبا است و تا حال چهار کتاب در موسیقی نوشته ام ولی آن سوابق به شناسائی صدای لتا بسیار کمک نکرده است، صدای لتا را به اثر دقت و گوش فرادهی در یافتن که دیگر مانند او وجود نخواهد داشت و از آنست که قضاوت من را شاید مردم فکر کنند که مجنون صفتانه است.



"لیلی را از چشم مجنون باید دید" و این ضرب المثل در میان عرب و عجم است و من یقین دارم که ملیونها انسان با شنیدن صدای دلکش لتا با من هم عقیده خواهند بود. در روزگاران قدیم هندوستان بدورء شاه جهان، جهان آرا بیگم (دختر شاه جهان و خواهر دارا شکوه) میخواست که مرید ملا شاه بدخشی شود و او را از نزدیک زیارت کند لهذا این پیام را برایش فرستاد:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا

پادشاهی چه که دعوی خدایی بکنم

از آنست که ملا شاه بدخشی او را می پذیرد و من هم که بدخشی الأصل و در سرزمین لعل و لاجورد چشم به جهان گشوده ام امیدوارم که روزی به زیارت این دختر حنجره طلایی یا ملکه ی ترنم شرق نایل آیم و احترامات خاص خود را بجا سازم زیرا که لتا را با فطرت خاص آفریدند و ابوالمعانی بیدل



هموطن لتا و از نسل بابری است بیٹی سروده که در مورد لتا
صدق میکند:

فطرت بیدل همان آینه ی معجز نماست
هر سخن کز خامه اش میجوشد الهام است و بس
پس به لتا آن دختر فطرت بیدل سه کلمه ی "فطرت"، "معجزه"
و "الهام" را نسبت داده است که الحق به وجود لتا تحقق
داشته و می پیوندد و هر سه کلمه در "حنجره" لتا تمرکز
مینمایند. باز بیدل سه کلمه ی دیگر را در رابطه با لتا میگوید
که عموماً عدد سه شگون خوب است:

فطرتم ریخت برون شود و وجوب و امکان
این دو تمثال در آینه ی من بود مدام
یعنی "و جوب"، "امکان" و "آئینه" در وجود لتا ریخته شده
است.



بی جای نخواهد بود که در باره قدامت معارف و موسیقی هند از کتاب زین الأخبار گردیزی و او از ابو عبدالله جیهانی نقل کنم تا باشد که خوانندگان بدانند که هندوستان ثقافتی داشته است بسیار قدیم و غنی:

“... اما مردمان هندوستان، مردمانی حاذق و هوشیار و زیرک باشند و کارهای نغز و باریک کنند و از میان ایشان دانایان بسیار بیرون آیند، خاصتاً اندر ولایت کشمیر” (ص ۶۱۲). “... چندالان باشند و ایشان خداوندان الحان باشند و شغلها، سیاست ایشان کنند و ایشان را زنان نکو باشند و اگر برهمنی بر آن زنها عاشق شود او را از جمله ی دینداران بیرون کنند و از جمله ی برهمنان نشمرند و بدین سبب کس را با چندالان آسیب نرسد. و این چندالان همی روند و اندر دست مکی دارند و اندر سر آن چوب حلقه و اندر آن حلقه، حلقه های خرد افکنده و بدان چوب اشارت همی کنند تا مردمان ببینند و آن

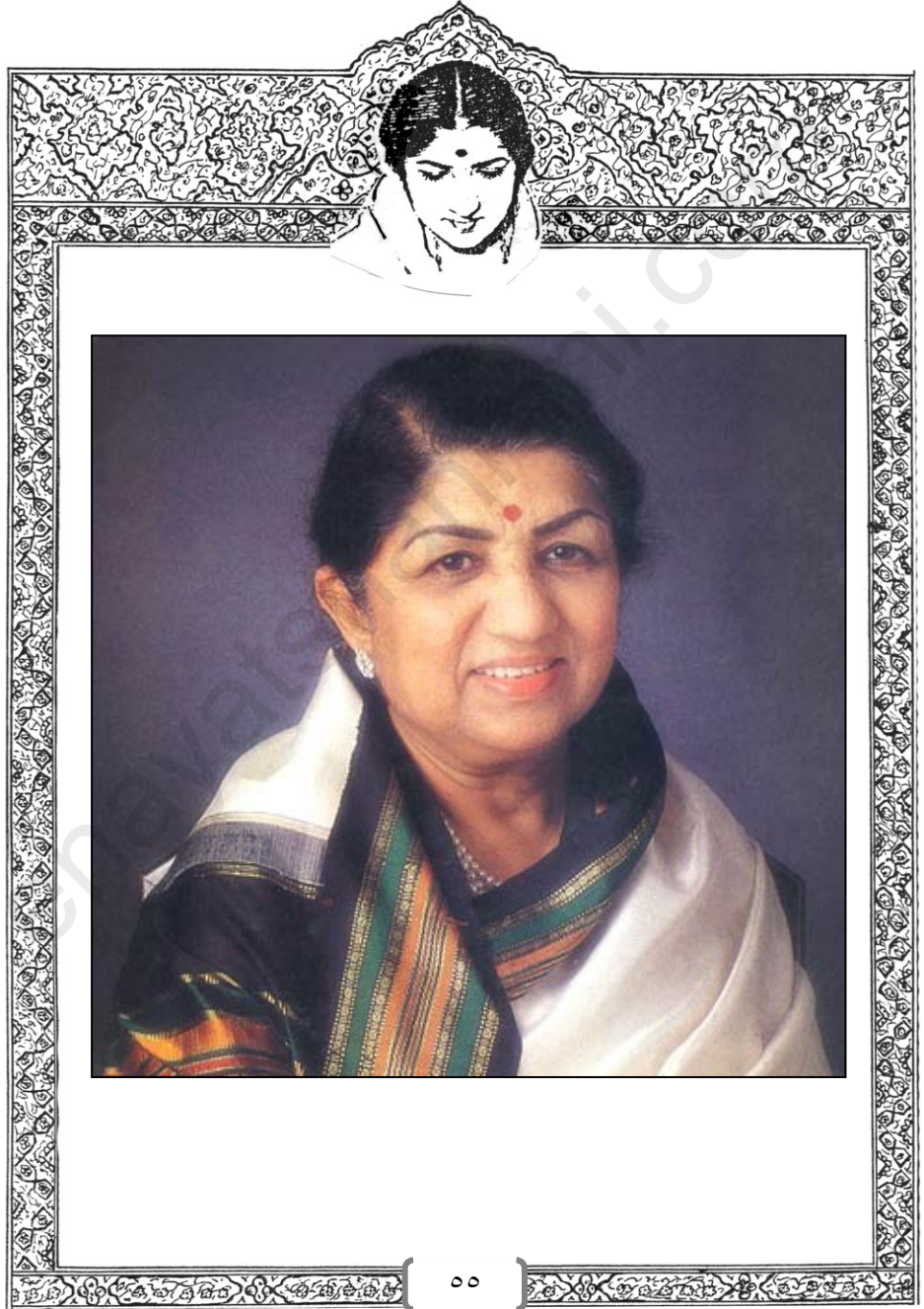


آواز حلقه ها بشنوند از راه بر جای شوند تا آسیب نرسد بر ایشان" (ص ۶۱۴) از گفتار فوق دانسته میشود که موسیقی نوازان در هند قدیم دارای مقام و احترام خاص بودند و از آنست که علم موسیقی در هند انکشاف زیاد کرد و مردم بدان آشنا شدند. و باز گویند: "... علم حساب و مساحت و هندسه و نجوم که دانش و بستگی ایشان اندر این باب برحدی است که نتوان گفت که آن نه کار مردم باشد و علم الحان و بازی ساختن آله های شادی درودهای عجایب را بجنابند که هرچه صعب تر بگذرد هیچ اندام دیگر نجنبند. و انواع سلاحها نهاده اند بسیار و سازهای حرب ساخته اند، چون بوق و دهل و طبل و چنبرهایی نهاده اند که آواز فجیع و هایل از وی بیابند، چون بانگ فیل و یا بانگ شیر، و نیز چنانکه هر کس بشنود مدهوش گردد و فزع و رعب اندر دل او آید از آن بانگ و باز رودهایی که از بهر طرب و سماع ساخته اند و این مردمان که چنین چیزها



میسازند اندر مشرق هندوستان باشند و ایشانرا کامروت گویند و چنان چیزی سازند که هرکس او را ببیند و یا بشنود اقرار کند که ایشان مردمان نیند بلکه پریانند و شهرهایی که اندر این عجایبها سازند و باشد از ولایت قندهار است (منظور او گندها را و یها هند میباشد) بر جانب کشمیر و دیگر ولایت گنگ و از شهرها یکی جلند هراست که اندر ولایت اوهلپله و بلپله و دار خاشاک بسیار باشد" (ص ۶۱۶)

همچنان است در علم طب و نجوم که هندوها را در تاریخ و تاریخ قدیمی تمدن بخوبی معرفی میدارد و تاریخ شانرا کهن وانمود میکند. خیلی دلچسپ است که عبدالحی گردیزی در این یادداشت میگوید که: ایشان مردمان نیند بلکه پریانند" که در حقیقت گفتهء ما را در بارهء لتا ثابت میسازد که گفته بودم شاید لتا از جنس انسان نباشد و اینک نهصد سال پیش علمای افغانستان از جمله گردیزی این حقیقت را بر زبان آورده بود.





خلاصه سوانح و سرگذشت لتا

متخلص به منگیشکر

در خانواده یکی از هنرمندان محلی هندوستان بنام منگیشکر طفلی بدنیا آمد که در آغاز اسمش را "Hema" (هیما) گذاشتند و بعدا به لتا تبدیلیش نمودند ولی پدرش که او را بقیمت جان دوست میداشت بنام "Hridya" (هریدیا) یاد میکرد.

از مقام عالی لتا در جهان کنونی موسیقی چنین استنباط می شود که نوری در پیشانی های اجدادش ثم به ثم از پدران به بازماندگان انتقال می یافته و بالاخره این نور از وجود منگیشکر به وجود لتا انتقال و متجلی شده، پدرش تا زمانی نه بسیار زیاد بلکه فقط دوازده سال انتظار می کشیده که نوری را که از آباء و اجداد به ارث برده بود در وجود لتا مشاهده کند و چنانچه باری پدرش بعد از چند سنجش و ارزیابی گفت که لتا در



موسیقی آیتی خواهد بود، پدرش دانست که رسالتش با آوردن لتا ختم شده در سن دوازده سالگی لتا و فامیل خود را وداع و داعی اجل را لبیک گفت و چه خوش مرگی که در همه حال نامش ضم نام لتا ذکر میشود.

لتا یا ستاره ترنم شرق که او را ملکه ی ترنم و حنجره طلایی و گولدن میلودی هم میگویند در بیست و هشتم ماه سپتمبر (۱۹۲۹م) تولد یافته و در سپتمبر امسال (۲۰۰۳م) جشن تولد او را برگزار خواهند کرد. پدرش پندت ناتھ منگیشکر با مرگ خود يك اثر آخری را در انکشاف هنر لتا بیاد گار گذاشت و لتای دوازده ساله طفل نابغه را داغدارگردانید و این داغ بحدی بر او اثر انداخت که در این شصت و يك سال بعد از مرگ پدر باسوزناکترین ناله ها و فریاد ها با روح پدرش راز و نیاز دارد و این از نظر دانش روانکاوی يك حقیقت پذیرفته شده است که



دختران عاشقان پدران و بالمقابل پدران عاشقان دختران شان می باشند.

لتا با مادر مهربان، سه خواهر (مینا، اشه، اوشه) و يك برادر (هریدی ناتھ Haridayanath) مصادف با دوازده سالگی لتا در ۱۹۴۱، پدر را از دست میدهد و پدر بدار بقا می شتابد، لتای غمدیده با آنکه خود کودکی بیش نیست احساس سرپرستی فامیل را می نماید و از آن ببعد دوره شاهدختی او پایان میرسد و دوره پریشانی گریبان گیرش میشود. لتا یتیم است، پدر ندارد، از مادر توقعات پدری سراغ نمی شود، نا امید است، بیچاره است، برادرش آنقدر کوچک است که از لتا توقع محبت دارد نه لتا از او. لتا در بیابان بی سر و پا افتاده و راه زندگی برایش هموار نیست، پدر را به چشم سر دیده که خاکستر شده و میدانند که واپس بر نمی گردد لذا در جهان غم و اندوه غرق است.



در سالهای کودکی و طفولیت، لتا گاه گاهی زمزمه سر میداد و الهامات آسمانی برایش میسر میشد، به سازها و آوازخوانی ها گوش فرا میداد. صدا های دلکش نور جهان ملکه ترنم را میشنید، او هنوز در گفتار به پختگی نرسیده بود با آن هم سعی میکرد که چیزهایی از حنجره بیرون آورد. به بیت های ساده ای از آوازهای هنرمندان گوش فرامیداد و در حافظه کودکانه اش حفظ میداشت، چون کوچک و معصوم بود وقتی که صدا میکشید به شئی و یا چیزی متوجه میشد، فاصله ای زمانی در خواندن و زمزمه اش رخ میداد، فوراً دوباره بدوام آواز قبلی اش خود را تنظیم میداد و میخواند و سخت میکوشید که غلط نکند.

پدرش در انکشاف استعداد لتا رول مهمی را بازی کرده بود حتی گفتم که مرگ ناهنگام پدر و فقدان او باعث پدیدار شدن نبوغ لتا شده است و طوریکه در سوانح لتا مییابیم که پدرش در



لیاقت و آینده او پیش بینی های داشته است که يك بيك درست برآمده اند. لتا بزبان انگلیسی از گفتار پدرش این کلمات را بیاد دارد:

“Lataji says her father told her Mother that she is going to be a miracle since he knew a little about astrology he died before she started singing”.

این نکته را نباید فراموش کرد که پدر لتا در حالت قناعت و خاطر آسوده مرده بود. زیرا اگر او زنده می بود توان شنیدن صدای لتا را نداشت و شاید ده ها بار از اثر شنیدن نغمه های دخترش بهوش می شد. ولی طوریکه گفته آمد او باید خورسند مرده باشد زیرا وظیفهء انسانی خود را که تربیت لتا بود انجام داد و رفت.

لتا بعد از مرگ پدر کفالتش را در سرپرستی فامیل اجرا مینماید و مشکلات و موانع زیادی را به چشم می بیند، زیرا او خودش



طفل است و مشکل است که طفلی، اطفال دیگر را سرپرستی نماید و از آنست که در مقابل پول بسیار نا چیز هنر نمایی میکند و ضمناً در آن دورهء کودکی گاه گاهی به شاگردی بعضی استادان زمانه بمانند امان علی خان صاحب و امانت خان زانو میزند ولی بزودی آن بزرگان مقام منیع او را در صدا درك و کشف کردند و گفتند که:

“A gifted girl musically و “She was recognized as being highly gifted musically”

باری لتا گفته بود که:

“The foundation of my musical propensities was laid as early as that.”

واز آن دانسته می شود که او با موسیقی تولد یافته بود و موسیقی در فطرتش جای داشت.



لتا در سن دوازده سالگی بنابر مجبوریت‌های فامیلی بکار آغاز کرد و دختر فلم شد، هم خواندن و هم تمثیل میکرد. اولین بازی او در ۱۹۴۲ در فلم "مراتی" و اولین خواندن هندی او در فلم "مراتی" در سال ۱۹۴۳ بود. لتا آن نابغه‌ی کوچک در آن روزگار فقط ۶۰ روپیه معاش ماهوار میگرفت و چون خوش می‌درخشید مدتی بعد عایدش را به (۳۵۰) روپیه تزئید بخشیدند. لتا در سال ۱۹۴۵ بخاطر وظیفه آهنگ شهر بزرگ هندوستان بمبئی را نموده و با خواهرش "اشه" آواز خوانی می‌نماید و آهنگها را خودش برای خود و خواهرش تهیه مینمود. در این وقتها لتا مدتی را نزد پندت تولساید شرما که شاگرد استاد غلام علی خان بود درس موسیقی فرا گرفت. لتا زندگی عادی خود را در ۱۹۴۷ آغاز نمود زیرا که او تثبیت لیاقت کرد و دارای عایدات منظم گردید.



بعد از ۱۹۴۷ یکباره ستاره ی لتا در فضای بمبئی درخشش یافت و بسی هنرمندان و ستارگان هند در مقابل او موقف خویش را ضعیف احساس کردند و حتی از دست دادند. چونکه لتا استعداد خداداد داشت و داد خدا با داد بنده تفاوتها دارد. مردی از تبار بزرگان هنر بنام غلام حیدر از مقام منیع و استعداد فطری و ذاتی لتا بزودی آگاه شد و او این کشف خود را به دیگران و مقامات هنری شرح و بسط داد خداوند او را خیر دهد دکه مردی هوشیار و حق شناسی بوده است.

لتا این هنرمند بی نظیر در دوره ی استعمار انگلیس تولد یافته و هنوز آزادی را ندیده بود، تنها میدانست که يك انسان بزرگ و بشر خواه بنام مهاتما گاندی با همزمان خود سعی دارند که انگلیسها را از ملك خود بکشند و مملکت هندوستان خود ارادیت را بدست بیاورد و همانطور هم شد که در ۱۹۴۷ که اوج شهرت هنرمائی های لتا بود هندوستان آزاد شد و در این آزادی



استاد موسیقی لتا در وقت جدائی پاکستان از پیکر هندوستان به پاکستان هجرت کرد. لتا در کشور پهناور هندوستان مصروف هنرمائی های بی نظیر میشود و با آنکه در آغاز بعضی خوانندهها را از دیگران تقلید میکرد حالا آزادانه و مستقل بروش ، سبک و خواسته خویش صداها را آزادانه از حنجره می کشد و در قطار اول چه که خود بصورت قطع مقام اول قرار میگیرد و در هر دهه کار او و فعالیتهايش فرق میکند.

یکی از غزلخوان های هند بنام جگجیت سنگه باری گفت که در قرن بیست سه واقعه مهم رخداد: تولد لتا، تسخیر مهتاب ، شکست دیوار برلین و (از بین رفتن کمونیسم شوروی).

در پنجاهمین سال خدمات هنری لتا جشن بزرگ با گردهمایی هزاران هنرمندان بزرگ هندوستان جوهره میخواندند. خیلی دلچسب بود که لتا با دهها هنرمند هندوستان جوهره میخواند و مردمان از آن استقبال می کردند.. هنرمندی از



مدراس واقعا در میان هنرمندان خوش درخشید. هر يك از هنرمندان از مقام والای لتا حکایه ها داشتند. بالآخره در آن مجلس وقتی فرا رسید که در گردن لتا گل تازه با دیزاین دائروی را گذاشتند و لتا بزودی آنها از گردنش دور ساخت و نیز بزرگ مرد دیگر هندوستان با لطف خاص هنرمند نوازش تاج مرصع و پلاتینی هنر را برسر لتا گذاشت و لتا آن تاج را حتی بیش از يك ثانیه برسرش قرار ندارد و بزودی از سرش پایین آورد و آیا میدانید چرا اینطور شد، لتا به گل احتیاج ندارد زیرا او خود گل خود روی زمین است و تاج مرصع او دایم برسرش است یعنی اینکه تاج او مقام معنوی اوست و نه تاجی را که هنرمندان هندی با تقبل زحمات زیاد آنها ساخته اند.

در محفل مذکور از بسکه هنرمندان و بزرگان هندوستان لتا را قدر کردند، لتا از حیای زیاد عرق آلود گردید و از جبینش



قطرات مروارید گونه عرق سرازیر شد و از آنست که شاعر
فارسی برایش این بیت نثار کرد:

نازنینی که از عرق تر شد

نازنین بود نازنین تر شد





خصوصیات صدای لتا

لتا در خوانندها تمکین و استواری را شیوه خود ساخته و در طول عمر تمکین و عزت نفس و بردباری شیوه او بوده است و کبر و غرور هرگز در شان او ملاحظه نمی گردد. من بعد از مطالعه در باره سیرت، زندگی، شمایل و سرنوشت لتا یک موضوع را در یافتم که هیچکس امتیازات صدا و خاصیت‌های خاص لتا را برشته تحریر نیاورده است و معلوم است که از هیبت بزرگی و مقام او محافظه کاری را اختیار کرده اند و اگر کسی حقیقت را از من پرسد من هم از جمله همان محافظه کاران میباشم که نمیتوانم بقلم ناقص خود حقایق و خصوصیات هنر او را بازگو نمایم.



و اگر این چند کلمه ی را که میخوانید فقط تصور ناقص و نامکمل است که بقلم ساده نگاشته شده است.

لتا گاهی پیش از اصل غزل فردی و یا بیٹی را بصدای بلند در فضا پخش می کند و از آن قوت می گیرد تا به اصل شعر پیدا کند و گاهی هم که طبیعت او را رهنمائی می کند از شعر اصلی آغاز می نماید و تا ختم با عالی ترین وجه خوانش آنرا بپایان می رساند.

لتا نفس طولانی دارد و حتا در خواندن "chhoopa Kar Meri" چهار(تون) را در یک وقت با تفاوت صدا از حنجره بیرون می کشد و البته این کار خدا داد و نبوغ است . لتا در خواندنها بسیار مهم خود چون "لیجا میری دعائین زمانه" (شیرین و فرهاد) و خواندن جوهره ای کاش "پهلی قدم" و غیره از خارق العادگی های خودش خبر می دهد و به ما می فهماند که انسان چه موجود عجیبی است.



یک خواندن دیگر لتا را باید ستود و به آن نازید: Na melta (cham to) این خواندن لتا اصلاً آسمانی است. توازن در خواندنه‌ایش مثلی که صدا در کمپیوتر و عالی‌ترین درجه تکنالوژی ترتیب یافته باشد مشاهده می‌گردد و اندک‌ترین اشتباهی در تون، صدا و وزن مشاهده نمی‌گردد همانطوری که گفته اند علم موسیقی عبارت از علم ریاضی است و لتا با خواندنه‌ایش این قضیه را به اثبات رسانیده است.

یکی از خواص صدای لتا این است که همه شنوندگان صدایش را به یک شکل قبول داشته و می‌شناسد و هرکس که وصف خواندن او را با دوست دیگرش می‌کند او توافق کلی دارد. با آنکه اختلافات فردی در روانشناسی یکی از تیوری‌های مهم و عمده به شمار می‌رود و مفاد این تحلیل اینست که روانشناسی انسانها را با مطالعات عمیق از هم جدا می‌کند ولی ساز و آواز لتا آنها را مشابه و به هم نزدیک می‌سازد.



لتا در خوانندهای جوهره ای یک چیز است و در خوانندهای فردی چیز دیگری ولی جوهر یکی است و نبوغ همان نبوغی است که همه میدانند.

صدای لتا باریک و دخترانه است، زبانی که به آوازش گوش فرا میدهند فکر میکنند که تراویده قلب آنها را لتا بزبان می آورد و چون مردها به آن گوش دهند و فکر می کنند که لتا به نمایندگی آنها در سخن است. یعنی اینکه از نگاه روانی به هر دو جنس مختلف تأثیری مختلف دارد.

شاید متخصصین صدا گرافهای مد و جزر و (تون) خوانندهای لتا را تشخیص کرده باشند که خصوصیات صدا کثی او قاطعانه برابر است و معلوم می شود که سینه او را راهنمائی می کند، زیرا بدون رهبری قلب او نمی تواند فارغ از آمادگی سی هزار صدا را از دهان بدر آورد.



از خصوصیت‌های عمدهٔ لتا اینست که کلمات را بجا و واضح از حنجره می‌کشد و در لغات مطلوب سخت صدای دلکشش را قلقله می‌کند و کلمات دنیا، پریشان، مجبور، محبت، ستمگر، عنایت، قسمت، تقدیر، زندگی، وفا، دیوانه، دل، عاشق و ده‌های کلمات دیگر را از اعماق قلب بیرون کشیده و در قلب هر شنونده دریاچه‌ی را برای خود بازمی‌نماید.

به صدای لتا از آوان طفولیت تا ایندم که در قدم‌های سال هفتاد و سوم است تغییرات کلی نیامده. من نمی‌دانم که گاهی صدای بی‌موزیک او را آزمایش کرده‌اند یا نه، زیرا که صدای او را من صدها بار آزمایش کرده‌ام با موزیک نواهای دلکش و ناله‌ها و فریاد‌های لتا نه آنقدر برابری دارد، زیرا هیچ‌یک از نوازندگان که با لتا همراهی می‌کنند قدرت نبوغ لتا را ندارند ولی چون این یک سنت موسیقی گشته است از آنرو نمیتوان به



آسانی قضاوت کرد ولی بی تردید که لتا با آنها می سازد و صدایش را مشخص می سازد.

گاهی فکر میکنم شاید اگر خواننده خود نوازنده هم باشد، انبازیت پیدا خواهد شد. وقتی که امیر خسرو دهلوی آن طوطی هند بدربار پادشاه هان و مرشدش نظام الدین اولیا ساز و سرود می کرد خودش می نواخت و خودش میخواند و بنگرید حیات او را شاهان را غلام خود و مرشدش را با خواندن خود مرید خود ساخته بود، باری مرشدش گفته بود که من سوز سینه این ترک را (امیر خسرو ترک تبار بود) واسطه خود در آخرت خواهم ساخت. همچنان ابونصر فارابی یا معلم ثانی روزی که در یک مجلس دوستان حصه گرفت خودش ساز زد و خودش خوان، در دقایق اول ساز او همه درخنده شدند، دقایق بعدی همه بگریان آمدند ولی در دقایق آخر همه به خواب رفتند و فارابی از مجلس بیرون رفت. منظور اینست که اگر



خواننده خود بخواند و بنوازد منشاء هر دو عبارت از یک قلب می شود و توافق قوی صورت می گیرد. اینکه تدابیر سازندگان و نوازندگان لتنا را چه اشخاص تربیه شده تشکیل داده اند و یا میدهد معلوماتی ندارم.

در وقتی که جشن پنجاه ساله خدمات لتنا را برپا می کردند نوازندگان نتوانسته بودند که مطابق صداهای معجزه آسای او ساز بزنند، همچنان بود یکتعدادی که با او جوهره آواز خواندند و با آنکه لتنا متواضع و با تمکین هرگز عکس العملی نشان نداد ولی او میدانست که صدای او کجا و صدای دیگران کجا. بدون تردید جوانی از مدارس جایی که در آن "مهابل پورم" قرار دارد، در خواندن اولش بی مثال درخشید و بی نظیر خواند. صدای لتنا به صورت طبیعی در قالب الفاظ و کلمات تطابق میکند و تا جایی که از کثرت خواندن های او دانسته می شود



آمادگی کمتر می گیرد و به زودی با دیدن و خواندن اشعار طبیعت بر او کمپوز میکند و بی نقص میخواند.

چقدر کار دلکش است که شعرها خودشان سوز دارند و با صدای پرسوز لتا اگر یکجا شوند قیامتی را بر پا خواهند کرد. لتا تمام خصوصیات صدا کشیدن را به عالی ترین درجه قدرت و کلمات را بوجه احسن آن ادا نموده و ندای خود را مطابق تأثیر کلمات بیرون می کشد.

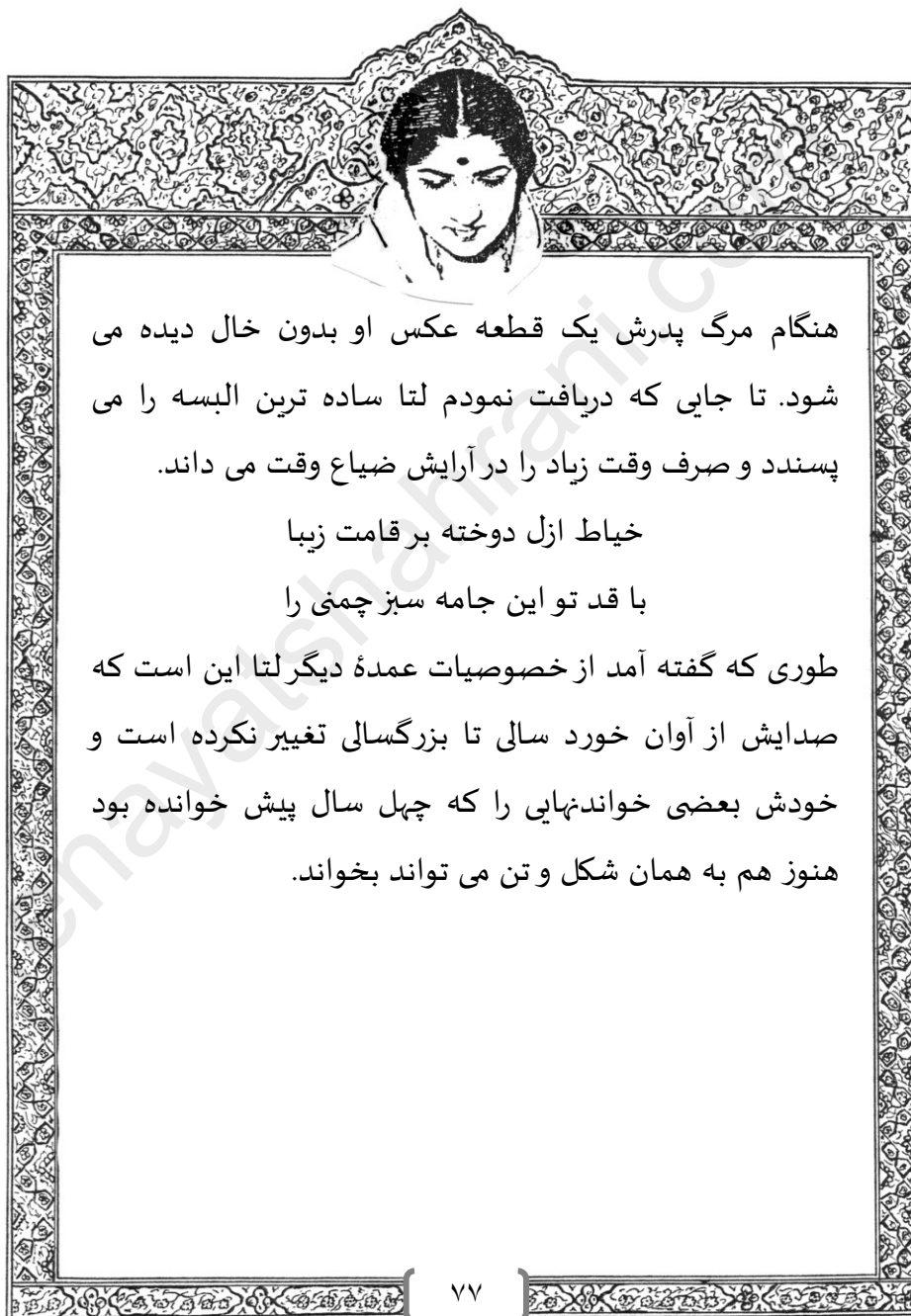
من نمیدانم که لتا در علم راونشناسی چقدر وارد است و ضرور هم نیست که خود را با خواندن آن درد سر بدهد. ولی آنچه را که باید ذکر کنم اینست که او اگر روانشناسی را به صورت طبیعی نداند نمی تواند اینقدر مطابق روحیه بشر بخواند زیرا هر کلمه و هر صدایش بر هدف که تاثیری روانی است مستقیماً اثر وارد میکند، حتا بر کسانی که معنی شعر



های زبانهای که لتا خوانده است نمیدانند بلکه صدای اوست که بر روحیه آنها تاثیر مینماید.

آهوی وحشی را شعراء معشوق خطاب میکنند و نیز واقعا آهو موجودیست معصوم و زیبا، چون آهو خواننده نیست، سخت است که لتا را آهوی وحشی بنامیم ولی فطرت و استعداد خدا داد لتا بخاطری وحشی است که دست ناخورده و راساً صدایش فارغ از تصنع از حنجره بیرون می شود و می سزد که به لتا و خاصیت تواضع و بی آرایش اش این بیت نثارش سازیم. زیرا که طبیعت ساده او مانند آهوی وحشی است.

ز فطرت جلوه ای دارد جمالش ساده چون آهو
نه زلفش شانه میخواهد نه چشمش سرمه در صحرا
معمولا لتا از طفولیت برسم هندوها یک خال در پیشانی دارد
که سخت زیبا معلوم می شود ولی عجب تصادف است که

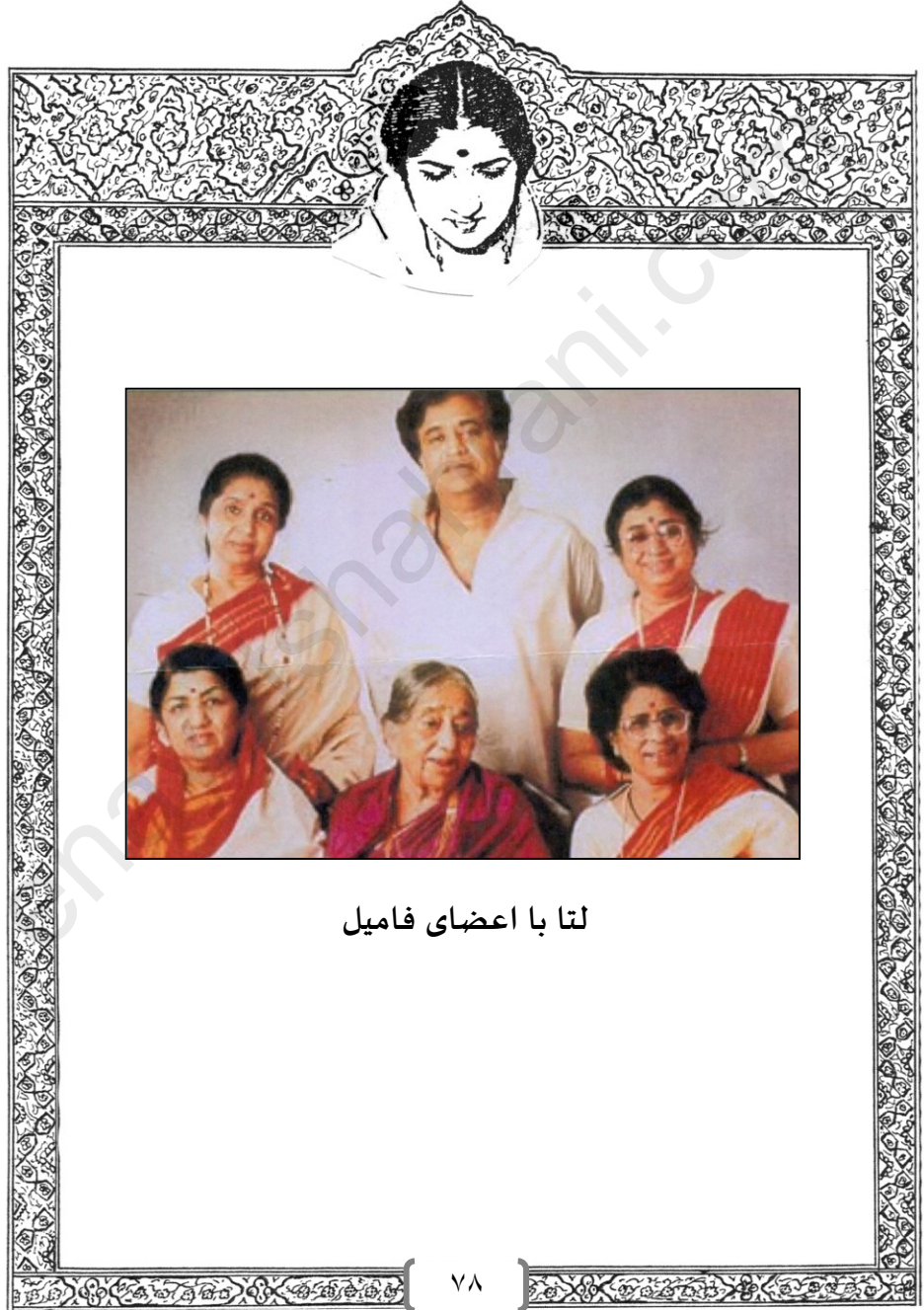


هنگام مرگ پدرش یک قطعه عکس او بدون خال دیده می شود. تا جایی که دریافت نمودم لذا ساده ترین البسه را می پسندد و صرف وقت زیاد را در آرایش ضیاع وقت می داند.

خیاط ازل دوخته بر قامت زیبا

با قد تو این جامه سبز چمنی را

طوری که گفته آمد از خصوصیات عمده دیگر لثا این است که صدایش از آوان خورد سالی تا بزرگسالی تغییر نکرده است و خودش بعضی خوانندهایی را که چهل سال پیش خوانده بود هنوز هم به همان شکل و تن می تواند بخواند.



لنا با اعضای فامیل



بعضی سخنان و نکات در بارهٔ لتا

- هندوستان با داشتن لتا خوشبخت شده است؛
- آغاز هنرنامی های لتا مصادف به آزادی هندوستان است؛
- لتا روزانه پنج خواندن کرده است در حالی که خوانندگان دیگر روزها و هفته ها ضرورت به آمادگی دارند؛
- لتا رباینده قلوب ملیون ها انسان است؛
- از افتخارات عمده ما معاصرین همین است که در دوره لتا بسر می بریم؛
- با رویکار آمدن لتا صد ها هنرمند از هنرمندی خود مأیوس شدند. زیرا که او انسان بینظیر بود و کسی نمیتوانست با او برابری کند؛



- ما که در هر گوشه دنیا در باره لتا تعریف و توصیف می نمایم، پشتیبان ما قلوب ملیون ها انسان است؛
- لتا علاوه از هنر خدا داد آواز خوانی هنرمند فوتوگرافی و آشپز، آشپزخانه خود است؛
- لتا کسی است که از تولد تا کنون در نوا، صدا الحان، آواز داد، نجوا، ناله، فریاد، زمزمه، فلک(ترانه) و خواندن درجه اول بوده و تا آخر درجه اول از دنیا خواهد رفت و صدایش در جهان بدرجه ی اول باقی میماند؛
- لتا که دختر هندوستان و خال هندی دارد یکی از استادان موسیقی در افغانستان بنام استاد محمد حسین سرآهنگ خال هندورا چنین می خواند:
خط فرنگی، خال هندی، لب بدخشانی بود
یار من چیزی که کم دارد مسلمانی بود



● میگویند که هندوستان به دو موجود افتخار می کند: لتا و تاج محل، اما در حقیقت، تاج محل صنعت دست بندگان است و لتا صنعت خداوندگار؛

میان ماه من تا ماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است

● لتا در نفس طولانی در یک خواندن امتیاز خاص دارد؛

● لطافت صدای لتا خاص است و هرگز نزاکت های صدا کشیدن او از لطافت دور نبوده؛

● در ریکارد خانه های موسیقی انگلستان صدای لتا به عنوان درست ترین و عالی ترین صدای جهانیان ثبت شده است؛

● همه خواننده های او سوزناک است ولی خواندن فلم سلطان رضیه (خواندن جلتاهی بدن) "Jalta Hay Badan" او قیامت میکند زیرا او هر خواندن را به چهار پنج تن میخواند که خواندن های: Na Milta gham to در فلم " امر و خواندن " اگر



بیوفا... خدا کی قسم و خواندن چوری چوری و Mother India
(مادر هند) و ... از نمونه های بارز آنست؛

- من یک نقیصه را در حیات لتا درک کرده ام و آن اینکه هر که صدای او را می شنود از صدای دیگران می گریزد؛
- در باره خال هندو حضرت حافظ چنین شعر گفته که در باره لتا بهتر صدق می کند؛

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

- لتا در علم الحان شش دوکتورای افتخاری از دانشگاه های مهم دنیا به شمول دانشگاه نیویارک دارد. ولی این دکتورا ها افتخاری نمیدانم که به لتا چه افتخاری خواهد بخشید زیرا لتا در آن وقتی که طفلی بیش نبود دکتورای فطری صدا را داشت، بازهم آفرین بر کسانی که او و مقام او را ارج نهادند؛



● جای تذکر است که لتا را با " اتابھاری و اچپایی " در دستہ بندی در ردیف ہم قرار می دهند و البتہ این قضاوت ناعادلانہ است زیرا ہر کدام مقام خود را دارند، لتا و خواندن های او کیفیات خاصی دارد ای کاش این ہر دو با ہم مقایسہ نہی شدند و شہرت لتا را در جہان کسی ندارد؛

● لتا کسی است کہ شنیدن آوازش پندت جواہر لعل نہرو بگریان آمدہ است متوجہ باید بود کہ گریہ کردن سیاستمداری از طراز نہرو کار سادہ ی نیست. و نہرو کسی است کہ گفتہ بود(سارا جہان ہمارا- ہندوستان ہمارا) ؛

● لتا را گفتند کہ در سن شش سالگی زمانی کہ با خود زمزمہ می کرد و صدا میکشید یکبارہ بہ زمین افتادہ وقتی کہ از جا بالایش کردند، بدوام خواندنش آغاز کرد گویا اینکہ معلم طبیعت او، وی را ہمراہی میکرده است؛



- پدر لتا روزیکه در سال ۱۹۴۱ صدای لتا را از رادیو شنید اشکهایش فرو ریخت و طاقت شنیدن را از دست داد و کمی بعد تر از آن دارفانی را وداع گفت؛
- اگر لتا بار دیگر به عقیده تناسخیان بدنیا بیاید رب النوع موسیقی خواهد بود؛
- لتا از بزرگترین رقبای موسیقی غرب است، و سرو کار او با دلها است و موسیقی غرب با اشکال دیگر مشخص می گردد؛
- اگر چه این نگارنده هندوستان را همیشه سرزمین موسیقی دانسته ام ولی لتا خود ثابت ساخت هندوستان مرکز موسیقی جهان است؛
- صدای لتا روزانه گوش بیشتر از یک بلیون انسان را نوازش میدهد و روح شانرا سیراب مینماید همانطوری که ضرب المثل فارسی میگوید: موسیقی غذای روح است چنانچه حضرت مولانا جلا الدین بلخی فرموده است:



نفس در قالب آدم نمیرفت

درون سینه ی او ساز کردند

گویا اینکه ساز و سرود و موسیقی پیش از خلقت آدم و جود داشته است؛

● خواندن های جوهره ی لتا خوش آیند است و جوهره ی های او با رفیع مزیت خاصی دارد. البته موکیش و کشور هم با او خوش می درخشند؛

● از خوانندهای لتا و از سوز دل او بسی شنوندگان بهوش شده و بسی گریه سرداده اند؛

● در موسیقی غربی عموماً مخالفت و مقاومت در مقابل زشتی ها حیات بمشاهده میرسد ولی موسیقی شرق تسلیم طبیعت است و لتا علمبردار این عرصه است. موسیقی غربی زیاده تر شهوت بر انگیز است ولی موسیقی شرقی انسان را به حیات معتدل و تواضع در مقابل طبیعت تشویق می کند. همنوایی و



موافقت داشته باشد. لذتی را که موسیقی کلاسیک هندی یا شرقی دارد غربی ندارد:

● از آنجاییکه موسیقی را "رمز تغییرات دادن روان بشری: تعریف کرده اند می سزد به اینکه این موضوع را عمیقاً نه قبول کنیم زیرا لتا در این مورد با ناله ها و فریاد هایش در عرصهء عملی ساختن آن با گذاشتن و ثابت ساختن، بخاطریکه یک عده هنرمندان در فکر ترتیب وزن و صدای خود اند و لتا در فکر انطباق و تغییر دادن صدای خود در روان هر یک از انسانها است؛

● هندوستان را باید از عظمت و مقام لتا شناخت نه آنکه لتا را از طریق هندوستان، زیرا ما نمی دانیم که آیا عطیه ی چون لتا دیگر نصیب هند خواهد شد یا نی؛

● من فکر میکنم که حتا در جنس بشر فرد دیگری پیدا نخواهد شد که جای لتا را بگیرد. (الغیب عندالله)



● ترانه ی وطن (Ai meri watan ke...) را که لتا خوانده است کس دیگری نمیتواند بمانند او بخواند. تعبیر من از گلمه ی " وطن یا هند " که لتا میخواند عرصه ی زمین و پهنای آسمان را در بر میگیرد. وقتی که انسان نوای دلپذیر لتا را می شنود روح انسان از این خاکدان به اوج آسمانها پرواز میکند و شعر مونا لای روم را بخاطر می آورد:

ما ز دریا بیم و دریا میرویم

ما زیالایم و بالا میرویم

● باری صدر اعظم پاکستان گفته بود که اگر هندوها لتا را به پاکستان بدهند او در مقابل کشمیر را به هند خواهد بخشید، برای من شگفت انگیز است که در جمع صدراعظمان پاکستان هم صدر اعظم با ذوق و هوشیار پیدا می شده. یک بار شاه اسماعیل صفوی هم گفته بود که ارزش کمال الدین بهزاد نابغه ی نقاشی و میناتور است بیشتر از نیم مملکت اوست؛



● صدای لتا قطعاً از خودش نیست، بلکه صدای او آسمانیست؛

در پس پرده طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

● صدای لتا که شبیهی به او در دنیا شنیده نشده مبرا از هرگونه

سکتگی و ضعف است، هیچ انسانی در این کره خاکی صدایی

بمانند صدای او ندارد؛

● اگر لتا شوهر اختیار می کرد او غیر از چیزی می بود که ما

امروز در وصفش قلم می زنیم، زیرا یا صدایش تغییر میکرد و یا

اینکه نمی توانست با شوهرش سازش نماید زیرا که او غرق

اقیانوس هنر خودش می بود و شاید در آن حال از شوهر جدا

می شد و در آن صورت روح لطیف او جریحه می برداشت.

آری! چون لتا یگانه ی دوران است پس باید همانطور یگانه

زیست کند؛



- لتا کم از کم صد میلیون فرزند پائین تر از سن و سال بیست را دارد که آنها از شنیدن صدایش لذت می برند؛
- یکی از عوامل نبوغ لتا شاید علت مرگ پدر جوانمرگش باشد. فقدان پدری که روح او را لبریز از محبت می کرد نه تنها که آتش را در دل او افروخته بلکه بار سنگین پدری را بر دوش او نهاد وی با آنکه کودکی بیش نبود با آنهم از عهده این مسئولیت سنگین بخوبی برآمد؛
- لتا خاطره ی شیرین تاریخ معاصر جهان است و نامش تا که دنیا وجود دارد و تا وقتی که امواج صوتی در حرکت اند، وجود خواهد داشت. همه بزرگان میدان سیاست و اقتصاد می میرند و با رفتن شان همه چیز شان فراموش می شود ولی صدای آهنگین لتا در زیر این گنبد در پیچ و تاب خواهد بود؛
- اشعار و کلماتی که مطابق ذوق لتا نباشد نمی تواند بخواند و معلوم است که قلبش آنرا اجازه نمی دهد؛



- چهره لتا به نوابغ می ماند، او بعضاً از کنترل نگاه های نافذ خود عاجز می ماند. نگاه های لتا معنی دار اند گویا اینکه در جستجوی گمشده ی است و یا اینکه در چیز عمیقی می اندیشد که اندیشه ی ما نمی تواند به آن قد دهد؛
- جنجره لتا از جنجره های خاص دنیا و صدای لتا زنانه ترین صدایی است که از جنجره بیرون می شود. لتا ملکه ی اول صدا در جنس زن است در آواز خوانی نه زنان می توانند به او برسند و نه هم مردان؛
- خواننده های لتا برای کوران و بیماران درمان است ولی آه که کرها از چه نعمتی برخوردار نیستند؛
- تا جایی که تصور می شود شیر مادر لتا کیفیتی را بر صدای او داده و از آغاز حیات او در این جهان جنجره ی او خوب بنیاد یافته است؛



● من مادر لتا را بخاطری قهرمان تربیه طفل و مادر ممتاز و اول هندوستان می شمارم که او بود لتا را از بطن بیرون آورد و او بود که بعد از خدواند او را زنده نگه داشت و او بود که به حنجره لتا بار اول در این دنیا قطره ی شیرش را ریخت که از برکت آن شیر حنجره ی لتا تا پیری تغییر نکرد؛

● من (نگارنده) هر چند سعی کردم که انتقادی بر خواننده های لتا بیابم و قطعاً در آواز او نقصی نیافتم، سلامتی حنجره ی او را تمنا دارم.





چند پیشنهاد در تجلیل از مقام بلند لتا

- بزرگترین کانون هنری هندوستان به نام لتا نامگذاری شود؛
- بنیادی بنام لتالوجی (لتا شناسی) تأسیس شود و استعداد بزرگ حنجره ی آسمانی لتا مورد مطالعه قرار گیرد؛
- کمیته ی تشکیل شود که وظیفه آن جمع آوری خوانندها و رو نویسی اشعار آن، اسمای شعرا و تواریخ خواندن آن باشد؛
- مجسمه ی اصلی لتا در حیاتش از روی پیکر زنده ی او ساخته شود چه مجسمه سازی از روی عکس کار ناقص و بس مشکل است. مجسمه های او باید مرمین سفید باشند بمانندی که که هیکل یک زن در "سالار جنگ موزیم" حیدر آباد ساخته شده است و اینکه مجسمه ها را از طلا و نقره و پلاتین می سازند تعلق به تزیینات دارد اما در هیکل مرمین او



خصوصیات خاصه ی وجود با ساری هندی کیفیت دیگری دارد؛

● بیوگرافی لتا جزء کورسهای حتی (Required) اکادیمی موسیقی قرار گیرد؛

● خانه لتا و همه البسه و مربوطات او از قبیل جوایز، امتیازات و غیره در آینده بنام "لتا موزیم" ساخته شود؛

● اگر امکان داشته باشد حنجره ی او زیر مطالعه قرار گرفته شود تا معلوم شود که در ساختمان حنجره او چه کیفیتی نهفته است؛

● من منحیث هنر دوست و خدمتگاره به هنر پیشنهاد می نمایم که برای لتا لقب "حنجره هند" داده شود؛



آواز خوان اول جهان، اعجوبهٔ زمان
لتا منگیشکر





آواز خوان اول جهان، اعجوبه زمان لتا منگیشکر^(۱)

لتا هنرمند حنجره طلایی که از شصت سال باینطرف آواز دل انگیزش بر قلوب مردم افغانستان اثرات و خاطرات نیک را وارد کرده است.

در خصوص ارتباطات و هماهنگی معنویات و داد و گرفت های مادی و دنیایی در میان مردم افغانستان و هندوستان گفتنی ها بحدی زیاد است که اگر بنویسم، بیش از هزار صفحه و در حقیقت مثنوی هفت من کاغذ و دفتر خواهد شد.

۱- اقتباس از آریانا برون مرزی، سال پنجم شماره ۳ و ۴ نوشته عنایت الله شهبانی.



اما آنچه را که در اینجا برقم در می آورم نه همان است که مقاله باشد به مانند حل اختلافات میان استاد حفیظ الله خیال و استاد شاه ولی ترانه ساز در باره نفوذ موسیقی کلاسیک هندی در افغانستان که قضاوت و شرح تاریخی داده شود.

اینجا در باره کسی سخن می گویم که اصلا قدرت تحریر آنرا در فکر و بدن خود سراغ ندارم لتا از عاشقترین انسانهای روی زمین است.

وقتی که لتا جسد بی روح پدر فقید و هنرمندش را با شش مرد هندو جانب آتشخانه برد و او را به خاکستر مبدل ساخت عشقی را که در دنیا داشت یکباره آنرا عوض کرده عاشق فضاها آسمانها، کاینات، و دنیا های دیگر و دنیای آخرت شد و چنان در این عشق غرق شد که از سوز عشق او یک عده ی از جهانیان سوختند.



لتاست که بیون ها شنونده و میلیون ها فریفته و هزاران عاشق دارد و عاشقان کی توانند گفت اوصاف او را لتا به گفته ی شادروان علامه زمان بره غلام علی خان " معجزه ی خداوندی است " (ص ۱۲۳ Insearch) و مشکل است که آواز عاشقان موسیقی و صدا شناسان در شرح خصوصیات آواز معجزه آسای لتا بلند شود!

عاشقان کشتگان معشوقند

برنیاید ز کشتگان آواز

گر کسی وصف او زمن پرسد

بیدل از بی نشان چه گوید باز

لتا یا این هنرمند عاشق پیشه، عاشق انسان بیچاره که در مقابل ظلم طبیعت قدرت دفاعی ندارد به صد ها هزار هندو و مسلمان از حالت هوشیاری و بیداری به مخموری و آوارگی مبتلا کرده است و صد ها انسان را چنان اثر انداخته که بعد از



شنیدن صدای سحر آمیز و رمزآگین صدایش هرگز از جا
برنخاستند و همان شکل که بودند و رفتند و هرگز صدای
برنیامد از آن کشتگان. درست است که انسانها از یک جوهر اند
و راست است که اختلافات روانی نه تنها اندر میان مردمان قاره
ها، ممالک شهرها، قریه ها و حتا بین دو برادران و خواهران
دوگانگی دیده می شود ولی بعضی انسانهای چون لتا بر قاطبه ی
بشر خاصتا شرقیان چنان اثرات وارد کرده است که می توان
تثبیت مشابهت های روانی بشری را از آن استنباط نمود و اگر
زیگموند فروید و روانشناسان و روان کاوان بزرگ حیات
میداشتند شاید صفحه ی جدیدی را در تأثیرات صدای لتا بازو
به مطالعات روانی خود شرح و بسط میدادند، در این معلومات
مختصر در باره ی لتا بزرگ ترین و عالی ترین خواننده ی
خوشنوا و خوش صدای شرق، سخن چند به میان آورده می
شود زیرا که دست کم از شصت سال باینطرف با خواندن های



نغز و دل انگیزش دل میلیون ها مردم افغانستان را شاد و مسرور ساخته و نیز متوجه آخرت گردانیده است. صدای لتاست که درستورانت ها، کافی ها، هتل ها، چایخانه ها، عروسی ها، رادیو ها، خانه ها مراکز هنری و غیره در افغانستان شنیده می شود و به این دلیل ما نمی توانیم این هنرمند بی بدیل و محبوب بشری و این آواز خوان بزرگ جهان و این اعجوبه ی زمان و این ممثل هنر تاریخ را که از شصت سال باینطرف به جامعه ی با فرهنگ و با ثقافت افغانستان خدمات هنری نموده است فراموش نموده و یادی از آن ننماییم.

یکی از خواص مردم قدردان افغانستان همین است که نیکی ها و دوستی ها را هرگز فراموش نمی نمایند چه جایی که لتا بلبل هزار داستان شرق و ققنوس افسانوی را از یاد ببرند و احتراماتش را بجا نیاورند.



بی جا نخواهد بود که در این جا از شادروان استاد بره غلام علی خان استاد منور علی خان و نواسه ی او استاد رضا علی خان که اصلا ریشه ی افغانی دارند و از عروس البلاد غزنه باستان هستند نام ببریم و استاد بره غلام علی خان معلم و استاد نابغه ی بزرگ و اول صدا و آواز خوان لتا منگیشکر و استاد محمد رفیع هندوستانی است، و همین استاد غلام علی خان بود که به مجرد شنیدن آواز سحر انگیز لتا بوضاحت در محضر بزرگان هنر موسیقی فرمود که "لتا معجزه ی الهی است" و سخن بره غلام علی خان در خصوص موسیقی معتبرترین و قابل قبول قاطبه ی هنر مندان، هندوستان، بنگله دیش، پاکستان و افغانستان می باشد. و این می رساند که لتا بمانند بابہ نانک در جامعه ی هندوستان از جانب همه در جمله ی محبوب ترین هنرمندان شمرده می شود (رک، کتاب " پیر خرابات " تألیف این نگارنده در باره ی سفر استاد بره غلام علی



خان و منور علی خان در وطن ما (واقعا بزرگان موسیقی افغانستان در خاک هند چه کار های بزرگی نبوده که نکرده باشند، امیر خسرو بلخی دهلوی کارستانی را در سرزمین سحر انگیز هندوستان در علم موسیقی، تصوف و ادبیات و سیاست انجام داد که تا این دم در هیچ محفلی از موسیقی نیست که در ممالک چهارگانه ی فوق و یک مقدار جهانیان نام مبارکش را یاد نکنند و همین خسرو از صوفیان بزرگ و از متقیان عالم بود که مرشد اعلی اش نظام الدین اولیا بنامش فخر و مباهات می کرد. خسرو می گوید که خودش ترک است و عربی نهی داند ولی من می گویم که او نابغه ی موسیقی بود و چهار صد هزار بیت فارسی سروده است.

همچنانست استاد بره غلام علی خان که از خاک پاک و مقدس "غزنی عالم بس" که در هندوستان کبیر نامش تا ابد ثبت اوراق زرین در علم موسیقی است. غزنی را بخاطری "عالم



بس" گفتم که سلطان محمود زمانی فرمانروای بزرگ افغانستان و احیا کننده ی زبان شیرین و آهنگین فارسی بود. از بس که غزنی از نظر مردمان نیم قاره اهمیت دارد در تواریخ «لاهور» را بنام «غزنی کوچک» یاد می کنند و تصور کنید که عظمت و شکوه مقام حضرت غزنه در کدام جا قرار داشته و لازم بیاد آوری است مثلی که سمرقند را اعراب «کل ارض» و جزیره کریمیا را " خزینة الدینا " نام نهاده اند. از آن سبب بی تردید غزنی را می توان « غزنی عالم بس » یاد کرد.

ای بسا صوفیان بزرگ جهان چون مولانای بلخی که با موسیقی ذکر خداوند را بجا می آورد و ای بسا بزرگان دین بمانند خاتم الشعرا مولانا عبدالرحمن جامی (نقشبندی) که رساله ی زیبای موسیقی را تألیف کرده است و روسها آنرا با شرح و بسط عالی به روسی ترجمه کرده اند و ما بی خبر از آن هستیم . خداوند خواجه بشیر احمد انصاری(خواجه ی انصار) و دانشمند



عبدالعلی نور احراری و استاد حضرت صاحب فضل غنی
مجددی را برکت دهد که در غم موسیقی هستند و یقیناً از آنها
کاری ساخته خواهد شد.

و اما خواننده ی خداداد هندوستان لتا یا (حنجره هند) را
در اینجا بقدرتوان باید معرفی نمایم و بگوییم که بگفته بره غلام
علی خان معتقد هستیم ولتا را منحیث عطیه بشری از طرف
خداوند بپذیریم، زیرا که هنر در همه دنیا و هنرمند در همه آفاق
قابل قدر است. در زمان های بسیار قدیم پیش از هزار سال در
خاک هندوستان بزرگ مردمی و جود داشتند که به گفته ی
مؤرخ بزرگ وطن عبدالجی گردیزی در "زین الأخبار" آنها را بنام
" چندلان" یاد می کردند و ایشان عبارت از کسانی بودند که
هم آلات موسیقی را می نواختند و هم آواز خوانی های می
کردند و همه شان مردمان زیبا روی، خوش صدا، نیکو کار و
هنرنا و هنرمند بودند. مردم افسانوی هند قدیم به آنها احترام



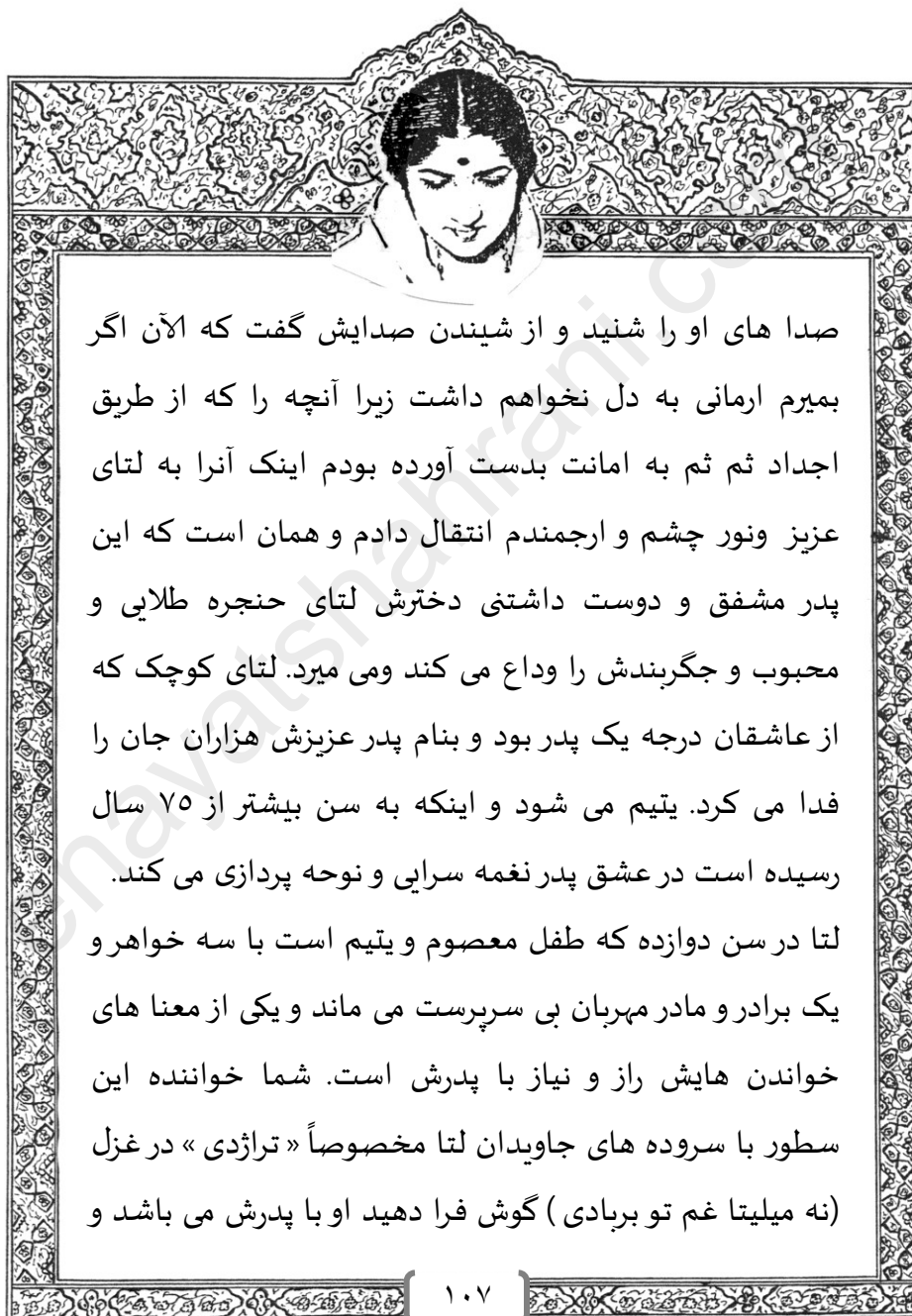
می کردند. و در مقابل آنها صیانت نفس و حیا و احترام و اخلاق شان را مراعات می نمودند. طبعاً در مملکتی چون هندوستان کبیره هزاران در هزار هنرمند بروز کرده اند و از آنها میراث بران بجا گذاشته شده است.

از آنجمله است عنایت و عطیه ی هنری بنام لتا این لتا از همان انوار موسیقی می باشد که نور های زرد و سفید و سبز در پیکر اجداد او ثم به ثم طور مرموز آمده و بالآخره از طرف پدرش (پندت ناتر منگیشکر) این انوار نهفته ی موسیقی به لتا دختر منگیشکر که فرزند اولی اش می باشد مشعشع گشته و انتقال یافته است و خداوند بهتر می داند که این نور موسیقی چنان بر وجود لتا تابیده که شرقیان و غربیان و بالآخره اهل دنیا از آن نور روشنایی حاصل کردند و متأثر شدند و اینست که ما اکنون از آن داد خدا و احترام به علم و هنر موسیقی بخوبی یاد می نمایم.



لتا در هشتم ماه سپتمبر ۱۹۲۹ میلادی در یک خانواده ی هنر دوست در یکی از شهرهای کوچک اطراف ممبی پا به عرصه وجود می گذارد. اجداد لتا از متولیان معابد بوده اند. پدرش هنرمند تمثیل و آواز خوانی بود.

لتا در سالهای طفولیت و کودکی کم کم نبوغ خود را به پدرش آشکار می کرد و محرز است که اولین آموزگار لتا پدر اوست و پدر هنرمندش که عاشق و دلباخته ی طفل محبوبش لتا بود می دانست که وقتی لتا بزرگ شود جهان موسیقی به زیر پرچم آواز او قرار خواهد گرفت، پدر لتا به هر فکری بود نام دخترش را که بنام (هیما Hema) گذاشته بود یکبار او را بنام (لتا LATA) خطاب کرد و حقیقت هم اینست که این نام تا قیام قیامت در دنیا پا برجاست و از بین نمی رود. منگیشکر فقید و جیبه و فریضه انسانی را که به میان آوردن لتا بود اجرا کرد و تا دوازده سال ، لتا را در بغل مهر و عاطفه ی پدری پروراند و



صدا های او را شنید و از شنیدن صدایش گفت که الان اگر بمیرم ارمانی به دل نخواهم داشت زیرا آنچه را که از طریق اجداد ثم ثم به امانت بدست آورده بودم اینک آنرا به لتای عزیز و نور چشم و ارجمندم انتقال دادم و همان است که این پدر مشفق و دوست داشتنی دخترش لتای حنجره طلایی و محبوب و جگر بندش را وداع می کند و می میرد. لتای کوچک که از عاشقان درجه یک پدر بود و بنام پدر عزیزش هزاران جان را فدا می کرد. یتیم می شود و اینکه به سن بیشتر از ۷۵ سال رسیده است در عشق پدر نغمه سرایی و نوحه پردازی می کند. لتا در سن دوازده که طفل معصوم و یتیم است با سه خواهر و یک برادر و مادر مهربان بی سرپرست می ماند و یکی از معنا های خواندن هایش راز و نیاز با پدرش است. شما خواننده این سطور با سروده های جاویدان لتا مخصوصاً « تراژدی » در غزل (نه میلیتا غم تو بریادی) گوش فرا دهید او با پدرش می باشد و



اگر معنای اشعار دقایق سخن را نرساند صدای او را می رساند. ولتا اگر عاشق نیست ، و از عاشقان بزرگ دنیا محسوب نمی شوند. پس هرگز در دنیا به تعداد میلیونها عاشق به خود پیدا نمیکنند و او بگفته ی مولانا عاشقی می باشد که به عقل دنی وفا ندارد که رمز عاشقان را عاشقان دانند.

بخاطر ارج نهادن به مقام والا و ملکوتی زن باید گفت که همه خوبان جهان را زنان زاده اند و مادر مهربان و یتیم پرور و متبسم چهره ی ولتا بنام " می " Mai" به تربیه ی ولتا در موسیقی رول عمده داشته و یقینا شیر هنر پرور " می " در جنجریه ی اعجازی ولتا قوت بخشیده است. باری که ولتا بیش از هفت سال نداشت با پدرش در یک درامه به نسبت یک واقعه ی عاجل به عوض هنرمندی از طبقه ی نسوان رول را موفقانه بازی کرد و مادرش طبق سنت مادران مهربان بخاطر چشم و سوخت برای ولتا (سپند دود) کرد. ای خدا مادر چه موجود مهربانی است که



بخاطر زنده نگهداری اطفال چه راه ها و خود گذری هایی نیست که طی نکنند.

لتا بعد از فوت پدر همه مشقات و تکالیف را با مادر عزیزش متقبل می شود و از نهایت مجبوری و جبر زمان برای تهیه ی لقمه ی نان ستاره ی فلم می شود و هنر نمایی ها و صحنه آرایی ها می نماید. اما صدایش را در همه اوقات از طریق مکروفون بلند ساخته و عالی را غرق حیرت و جهان دیگر را در تعجب و عده ی دیگر را دیوانه و مجنون می گرداند.

زمان زود گذر طی می گردد و وقتی فرا می رسد که محیط بر لتا تنگی می کند و هنرش بطرف آسمانها اوج گرفته و به پرواز می آید و عاشقان زیاد بخود پیدا می کند و در کنار آن همه بخاطر دریافت لقمه ی نان رو به جانب ممبی می نماید و با فامیل خود نقل مکان میکند. (می) مادر لتا بخاطر اینکه چهار دختر نیمه جوان با اوست همه شب تا به سحر بدون یک



دقیقه خواب از آنها پاسبانی می کند و یک بار دیگر ثابت می سازد که در دنیا بهتر از مادر هیچ موجودی فدا کارتر سراغ نمی شود، زیرا زنها در مقابل فرزند به خوراک، پوشاک، زجر و زحمت و تکلیف و حتا از دست دادن جان شیرین اصلا اعتنایی ندارند و حیات خود را صدبار فدای تربیه ی اولاد می سازند.

ای خداوند بزرگ آیا برتر از زنان مهربان تر موجودی دیگری را آفریده ای! لتا به خاطر تربیت سه خواهر خورد و برادر کوچک هرگز نخواست به ازدواج تن در دهد نه تنها آنها را بلکه اولاده ی شانرا نیز پرورش داد و در کنار آن بحدی در عشق موسیقی غرق بود و در بحر بیکران غوطه ور شده بود که بالاتر از عشق موسیقی چیزی دیگری در فکر او نبود چونکه او در فطرت با موسیقی انباز بود لتا در ممبی در دستگاہای مختلف در صحنه های تمثیل گونه گون، هنرنمایی نمود و فامیل خود را از طریق عایدات در اقتصاد یاری داد. آوازه هنرنمایی لتا در آن زمان و در



اقصا نقاط جهان پخش شد و وی به وقت اندک شهره ی آفاق یافت. چونکه او نور موسیقی را در پیشانی، قدرت موسیقی را در قلب و کیفیت صدا را در وجود داشت، بناء این دختر دهاتی شهری شده، یکدم جهانی را در لرزه آورد و محبوبیت بی حد و حصری را نصیب گشت و صاحب هفت شهر عشق گردید.

لنا که اصلا به تمثیل در این دنیا آورده نشده بود و از روی جبر زمان به هنر نمایی در صحنه ها و فلم ها کارهای شاقه را انجام میداد، آنگاه که درک کرد که او دیگر از برازنده ترین هنرمندان هندوستان شده از ستاره بودن در فلم ها دست کشید و با یک «سلام» آخر که دستش را به پیشانی برده بود وداع گفت. در همین اوقات هنر نمایی های آغازین حیات هنری لنا بود که هندوستان از شر استعمار انگلیس خلاص شد. در عین زمان فرار انگلیس ها از خاک پاک هندوستان، لنا از بشر



دوستی مهاتماگاندی آگاه شد و بدان سبب این عاشق دلباخته بشری که عاشق خدمت بشری بود عاشق تر گردید.

نگارنده ی این سطور در سوانح لتا خوانده است که یکی از کمپوزرها برایش گفته بود که صدای او در نهایت باریک است و لذا نمی تواند با او همکاری کند و اه چه انسان بی سلیقه که صدای باریک خداداد را نمی پذیرد. اما یکی دیگر از هنرمندان و هنرشناسان بزرگ با اسم غلام حیدر گفته بود که دختر هندو در صدا نبوغ دارد و زمانی فرا خواهد رسید که نامی اش ورد زبان دنیائیان خواهد شد واقعا او دانسته بود که بی تردید لتا نابغه می باشد. چنانچه که حالا ثابت شد که وی نابغه ی بی رقیب در صدا و خواندن است.

لتا در ایام طفولیت و خورد سالی به صدای نورجهان بیگم یا ملکه ی ترنم علاقه داشت و از او تقلید می کرد. و به صدای سیگل عشق می ورزید. ولی بزودی خود استاد کل شد و در



صحنه ی هنر آواز خوانی چنان بیرق و رایت بر افراشت که جهان موسیقی نوازان، موسیقی دانان، هنر دوستان، مشتاقان صدا و الحان و غیره همه مسحور نجوا ها و ناله ها و فریاد های او شدند و دیگران را از یاد بر آوردند.

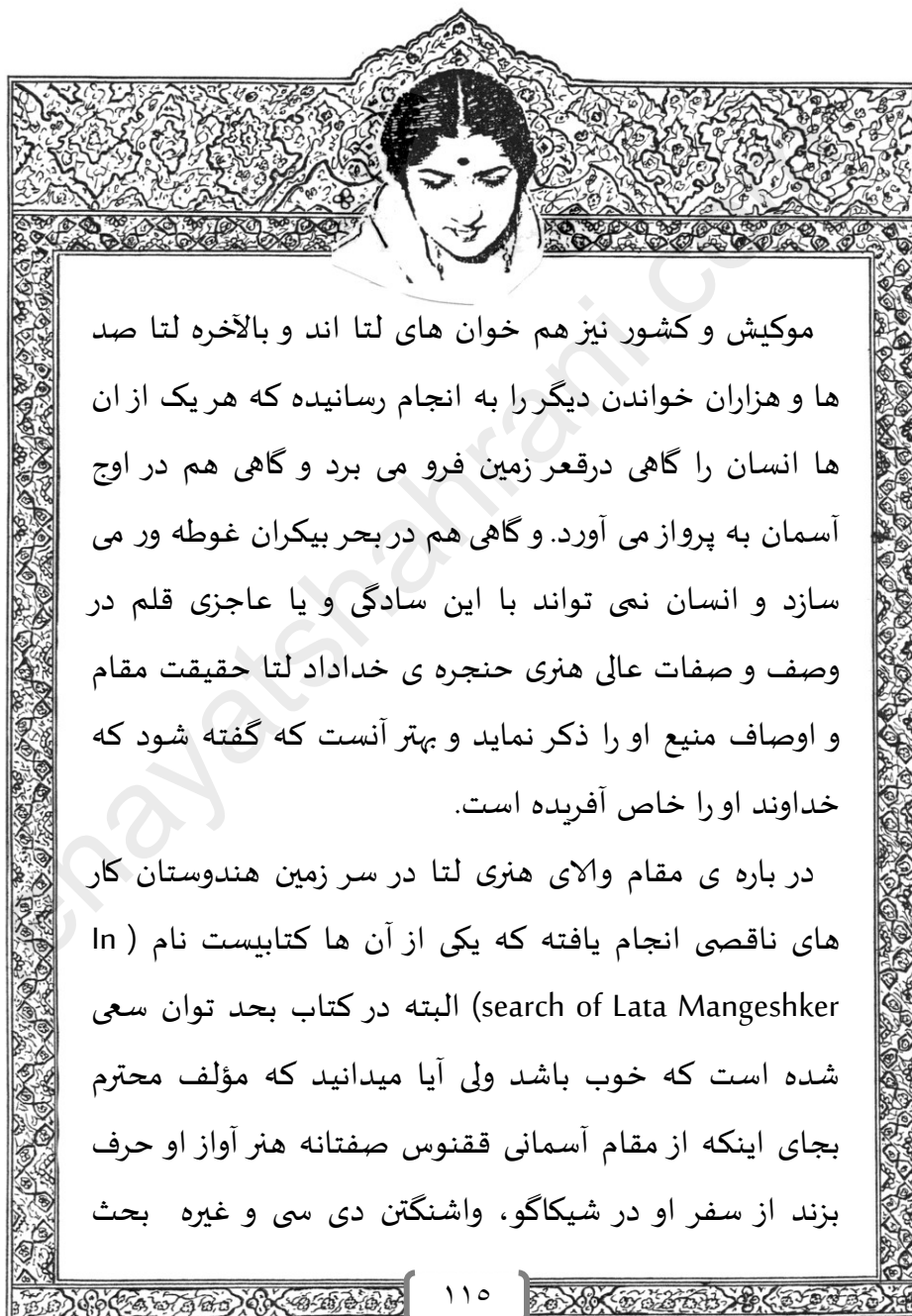
از آن افیون که ساقی در می افکند

حریفان را نه سر ماند و نه دستار

لنا با صدای خداداد و الحان ما فوق خوانندگان دیگر، زیاده تر در خدمت اجاره داران و صاحبان کمپنی های فلم و غیره بوده و اگر وی را می گذاشتند که در اوقات فراغت طبق میل و ذوق خویش خواندن هایش را تهیه می کرد شاید آواز او و خواندن های او شکل و رنگ دیگری میداشتند. و از کثرت خواندن های او معلوم می شود که پول پرستان هندوستانی رحمی بر لنا نکرده و وی را بحدی که توانسته اند مصروف نگه داشتند و نگذاشتند که ساعاتی را در فراغت سپری نماید.



در سوانح و سرگذشت لتا بقلم آقای بهمنی آمده است که گاهی لتا پنج خواندن را در یک روز انجام داده اما میدانند که اولاً پنج خواندن در یک روز کار آسان نبوده و خارج از قدرت یک هنرمند می باشد و دیگر اینکه این خواندن ها بی عیب و نقصان با سفتگی و آراستگی و پیرایش از حنجره ی خداداد بلند می شدند و چنان آواز او در فضا اوج می گرفت که شنوندگان با او در پرواز می آمدند. جمع خواندن های لتا از حساب بیرون است، تعداد خواندن های مختلف ثبت شده ی او را بین سی هزار تا پنجاه هزار گفته اند. ولی با یقین وی سی هزار خواندن را اجرا نموده و تنها خواندن های دوگانگی او با ارواح شاد استاد محمد رفیع چهار هزار و پنجصد خواندن بالغ می گردد و چه زیبا کلمه ی را لتا به محمد رفیع نسبت می دهد. (He is so good) گویا اینکه رفیع، رفعت دارد و عالی است.



موکیش و کشور نیز هم خوان های لتا اند و بالآخره لتا صد ها و هزاران خواندن دیگر را به انجام رسانیده که هر یک از آن ها انسان را گاهی در قعر زمین فرو می برد و گاهی هم در اوج آسمان به پرواز می آورد. و گاهی هم در بحر بیکران غوطه ور می سازد و انسان نمی تواند با این سادگی و یا عاجزی قلم در وصف و صفات عالی هنری حنجره ی خداداد لتا حقیقت مقام و اوصاف منیع او را ذکر نماید و بهتر آنست که گفته شود که خداوند او را خاص آفریده است.

در باره ی مقام والای هنری لتا در سرزمین هندوستان کار های ناقصی انجام یافته که یکی از آن ها کتابیست نام (In search of Lata Mangeshkar) البته در کتاب بحد توان سعی شده است که خوب باشد ولی آیا میدانید که مؤلف محترم بجای اینکه از مقام آسمانی ققنوس صفتانه هنر آواز او حرف بزند از سفر او در شیکاگو، واشنگتن دی سی و غیره بحث



میکند که البته می تواند به کسانی که دنیا را ندیده و هندو های که خارج نرفته اند اهمیت داشته باشد. اما این دانشمند نگفته که لتا چگونه نابغه بار آمد و محیط موسیقی پرور و موسیقی شناس هندوستان بر حنجره و استعداد خداداد او چه اثراتی را وارد آورده و محیط اجتماعی دوران های کودکی، نو جوانی، جوانی و کلان سالی او چگونه با مردم سپری شده و آیا وظیفه دهندگان و صاحبان کمپنی و همکاران لتا در اجتماع چگونه مقام داشته اند و قس علی هذا؟

و معلوم است که موسیقی دانان هندوستان تا حال نتوانسته اند از مقام بلند و والای هنری لتا حکایه کنند. ولی آنچه مسلم است اینست که در حال حاضر و جهان کنونی بیش از یک ونیم بلیون انسان مشتاق شنیدن آواز لتا می باشند که صد ها هزار به صدای زیبای او عشق جانبازانة دارند.



رشته ی برگردنم افکنده دوست

می برد هر جا که خاطر خواه اوست

نگارنده ی این سطور نیز در رساله ی « لتا » سعی کرده بودم
که در باره ی خصوصیات و نزاکت های خاص صدا های لتا
چیزی بنویسم ولی پند حضرت حافظ را گوش دادم که می
گفت:

کمند صید بهرامی بیفگن جام جم بردار

که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گوش

حقیقت دیگر در وصف صدای لتا این است که وقتی غرق

شنیدن صدای او شوند، صفات در قلوب جا می یابد و به زبان

نهی آید!

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

اندر آن ظلمت شب آت حیاتم دادند



طبعاً کسی که کیفیت اعجازی صدای لتا را درک کند در حقیقت او معنی را پی برده و ضرورت ندارد که در پی شرح آن بگردد چنانچه شاعران گویند:

از زبان دیگران درد دلم باید شنید
کز ضعیفی ها چونی راه سخن گم کرده ام

ویا:

شرح و بسط شارحان مقصود را برد از میان
آنچه را ایضاح نامیدند ابهام است و بس
قابل یاد آوری است که کمپی ها تاکنون در پستی ها ویدیو
ها، DVD ها و CD های که هنر لتا در آنها ثبت می باشد چهره
های ستاره های فلمی را در آن بچاپ می‌رساندند . و البته نظر به
قرارداد آنها است ولی اکنون اخلاقاً لزومی ندارد که دیگر از آن



نوع تجارت استفاده نمایند. و لازمی و حتی است که در همه جای چهره ی اصلی خود لتا گذاشته شود.

لتا همان سان که در جوانی خواندن می کرد اکنون هم صدایش به همان پیمانه ی سابق نغز و دلکش است و او صاحب صد ها جایزه، مدال، امتیاز نامه و تحسین نامه ها شده است. کسانی که با لتا دیده اند می گویند شخصیت متواضع، شکسته نفس و محترم بوده به هرکس با احترام خاص رفتار می نماید.

عموما خواندن های لتا بی نقص و عیب می باشد، لتا در خصوص خواندن ها اولاً یکی دو بیت را آزاد می خواند و بعد از راستی نفس به اصل می پردازد، نزاکت صدا، قلقله ها را با طمطراق، صفایی آواز تمکین، بجا ادا کردن کلمات، و خواندن درست اشعار، وفق دادن کلمه با صدا و غیره را مراعات می

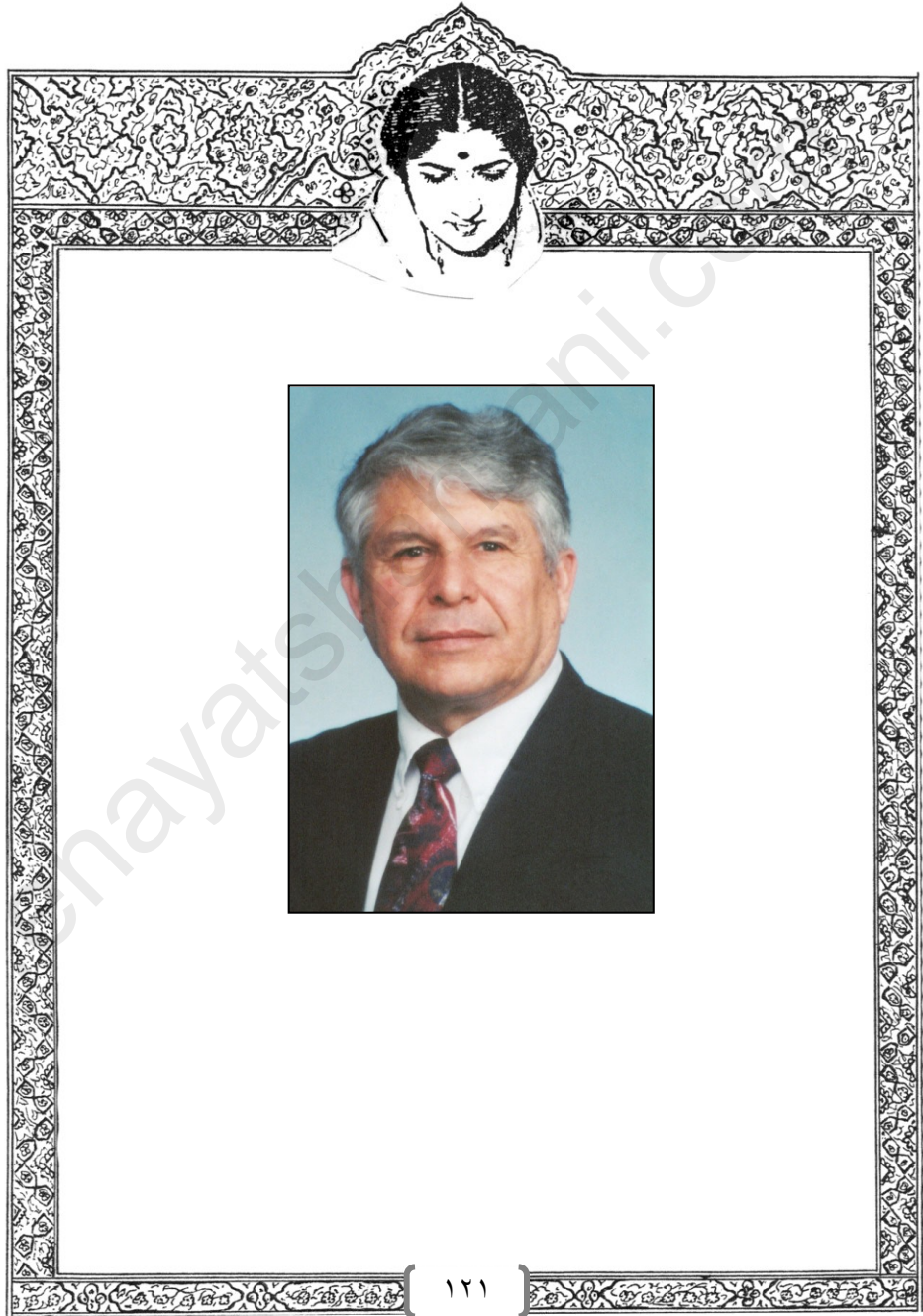


کند. صد ها خواندن لتا ارزش بسزا دارد ولی این چند خواندن او به اعماق قلوب اثر می اندازد.

- اگر بیوفا تجھکو - خدا کی قسم - نه میلیتا غم تو بریادی (لتا تراژیدی) وغیره. نگارنده ی این سطور بیش از صد هنرمند افغانستان را اعم از نقاشان، هیکل تراشان، موسیقی نوازان و ممثلان معرفی کرده است و اینک ناگزیر هنرمندی را بخوانندگان و بزرگان و علاقمندان موسیقی معرفی داشته است تا باشد دانسته شود که مردم افغانستان به موسیقی میدانند و هنرمند را در هر جا که است قدر میدهند چه رسد بجایی که لتا از شصت سال باینطرف به مردم افغانستان خدمات هنری کرده است.

با احترام

ع. شہرانی





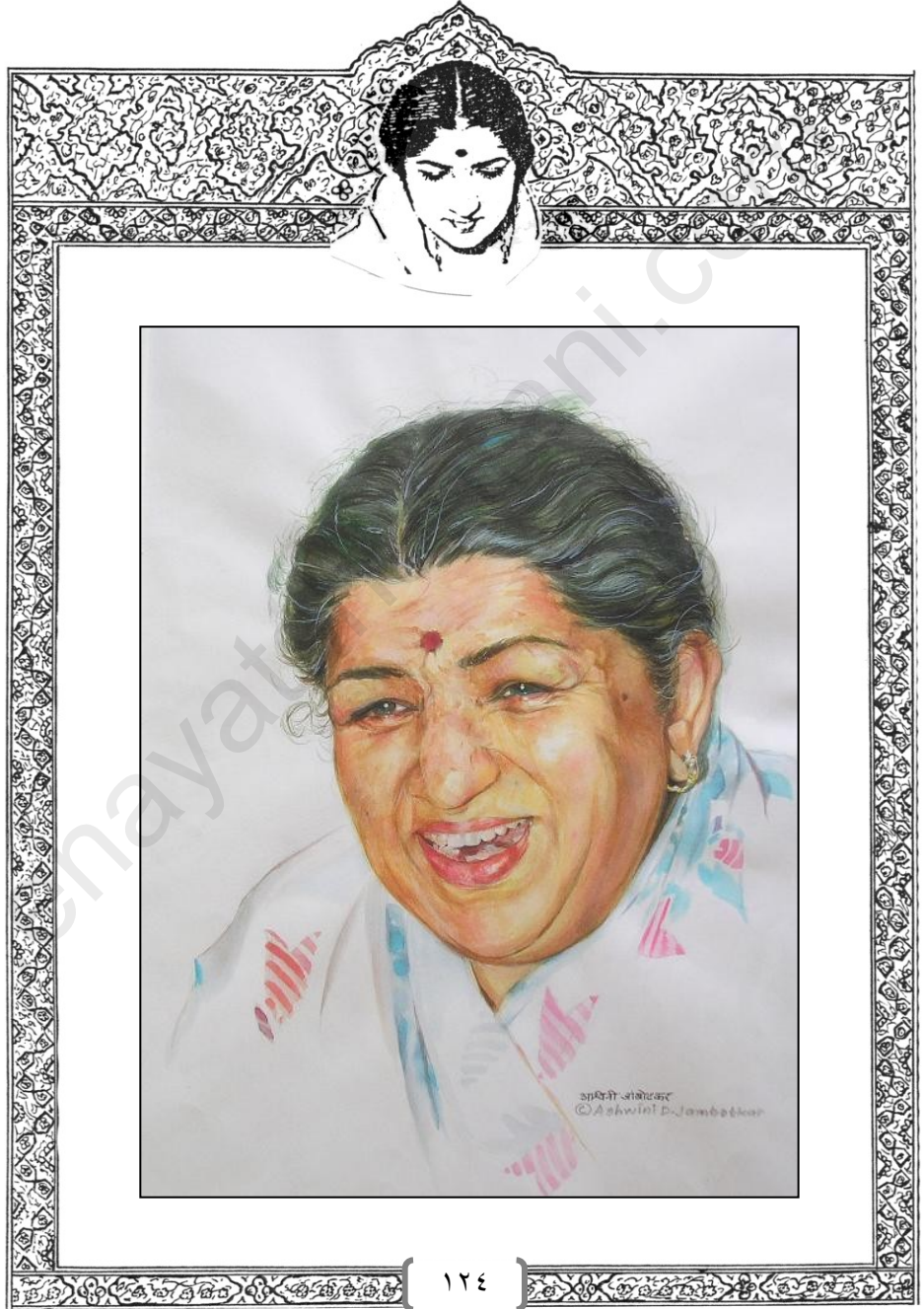
در وصف آواز خداداد لتا

ای بلبل خجسته باغ جهان لتا
طوطی خوش ترانه هند لتا
هر نغمه تو پیک دل است و پیام مهر
از سوی دوستان طرف دوستان لتا
مرغان هند لانه بهر شاخ ساختند
بر تر بود ترا ز همه آشیان لتا
بس نغمه ها و قافله در پیت روان
هستی تو تک سوار در این کاروان لتا
تعریف تو چه گویم و وصفت چنان کنم
حاجت نمانده است عیان را بیان لتا
"هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق"
نام تو هست چون هنرت جاویدان لتا



آواز تست منبع الهام مرد وزن
هند است بی تو پیکره بی زبان لتا
تنها نه ای تو شهر و هردل عزیز هند
آوازه تو رفته کران تا کران لتا
نازم به طلعت و به رفیع و مکلیش، لیک
داری مقام برتری در این میان لتا
از نور دیده فرش قدوم تومی کنیم
تشریف اگریاری به افغانستان لتا
دیدار تست مطلب ما از کرم بیا
یا لطف کن مرا طرف خود بخوان لتا
اوردوست گرچه قالب خوب صدای تو
باری به فارسی دری هم بخوان لتا

استاد عبدالحی آرین پور ولوالجی - سرطان ۱۳۴۳ ه.ش. کابل



www.enayat.com

अश्विनी-रावेंकर
© Ashwini P. Jambhakar